

امام خمینی و سلطنت رضاخان

رسول جعفریان

زین دیو بر که ناله بنیاد کنیم؟
اکنون نفسی نیست که فریاد کنیم^۱

از جور رضاشاه کجا داد کنیم؟
آن دم که نفس بود ره ناله ببست

مقدمه

کودتای اسفند ۱۲۹۹ با تحقق انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ مورد نفی و انکار قرار گرفت. آن حرکت، سرآغاز سرکوب اندیشه‌های دینی و سنتی و این انقلاب سرآغاز احیای دین و تقویت آن در جامعه ایرانی بود. رهبر انقلاب اسلامی، تحولات از کودتا به بعد را با تمام وجود تجربه کرده و ابعاد آن را دریافته بود. به همین دلیل، آگاهیهای مستقیم و تجربه‌های عینی قابل ملاحظه‌ای از آن روزگار داشت. برای روشن شدن زمینه بحث یک مقدمه بسیار کوتاه لازم است:

یکی از پیامدهای مهم فکری و سپس عملی مشروطه، تلاش در حذف دین و مذهب و روحانیت از یک سو و سرخوردگی خود آنان به علت ناهماهنگیها و بروز اختلاف مشربها در میان خودشان، از سوی دیگر بود. بدین معنا که هم مشروطه‌خواهان - یا دست کم آنان که قدرت را به تدریج به دست گرفتند - خواستار کم شدن محدوده نفوذ روحانیت بودند؛ و هم خود روحانیت احساس کرد در جریانی وارد شده است که قادر به هدایت و کنترل آن نیست؛ نه به لحاظ سیاسی و نه به لحاظ فکری و فرهنگی. سه تن از رهبران روحانی مشروطه در تهران، به سرعت به نزاع با یکدیگر برخاستند. همین اختلاف به نجف هم رسید و در تمام شهرهای ایران به نوعی خود را نشان داد. هر سه نفر طی سالهای ۱۳۲۷، ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ درگذشتند. شیخ فضل‌الله نوری به شهادت رسید، سیدعبدالله ترور شد و سیدمحمد طباطبایی درگذشت. در این میان کشتن شیخ

۱. دیوان امام. تهران، مؤسسه نشر آثار امام، ۱۳۷۴. فصل ضمیمه.

لطمه زیادی به حیثیت روحانیت زد. طی یک دهه بعد، اوضاع ایران، باز هم آشفته‌تر شد و افزون بر بحرانهای سیاسی، بحران فرهنگی نیز جامعه را فراگرفت.

بازگشت روحانیت از صحنه سیاست به مدرسه و مسجد، بازتاب آن وضعیت بود. در این اوضاع و احوال تصمیم‌گیری سیاسی در اختیار مثنی سیاستمداران کهنه‌کار دوره اخیر قاجاری بود که سخت مرعوب قدرتهای خارجی و اسیر دست سیاستهای منطقه‌ای و بین‌المللی بودند. زمانی که انگلیسیها نتوانستند قرارداد ۱۹۱۹ را عملی سازند به کودتا روی آورده زمینه روی کار آوردن رضاخان را فراهم کردند. در این رخدادها مرجعیت شیعه تقریباً نقشی نداشت؛ اما شماری از روحانیان درجه دو و سه، به نوعی درگیر این ماجراها بودند و بین مخالفت تا بی‌طرفی و حتی موافقت گام برمی‌داشتند.

امام خمینی چهار سال پیش از مشروطه چشم به جهان گشود (اول مهر ۱۲۸۱ / ۲۰ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۰ق). بنابراین، امام هیجده سال دوره جوانی را تا کودتای ۱۲۹۹ سپری کرده و یک دوره آشفته را که همراه با ناامنی برای منطقه خود و حتی کشته شدن پدرش بوده - گرچه آن را به خاطر نمی‌آورده - درک کرده است. البته، در همین زمان، امام از آشنایی خود با تفنگ و سنگر یاد می‌کند و می‌گوید در برابر خانهایی که منطقه را ناامن کرده بودند ایستادگی می‌کرده است.^۲

امام در سال ۱۳۳۹ قمری برای ادامه تحصیل عازم سلطان‌آباد (اراک) شد که حوزه علمیه آن را حاج شیخ عبدالکریم حائری اداره می‌کرد. پس از مهاجرت مرحوم حائری در سال ۱۳۴۰ق به قم، امام هم به این شهر عزیمت کرد و در خدمت ایشان و سایر استادان به تحصیل و تدریس ادامه داد. آگاهی که در این دوره، حوزه علمیه قم، بسیار ساده و بی‌آلایش بوده و با وجود همه فشارهای رضاخانی، به ویژه پس از درگذشت مرحوم حائری (م ۱۳۱۵ش)، به حیات خود ادامه داد. نیمه دوم دوره حکومت رضاخان، که پس از طرح مسئله کشف حجاب و برداشتن لباس روحانیت است، برای متدینین سخت‌تر از گذشته است و امام نیز این دوره را، که دوران حرارت جوانی ایشان در عین بلوغ فکری است، با یک تجربه بسیار تلخ، پشت سر گذارد. پس از آن، با رفتن رضاخان، حوزه جانی تازه می‌گیرد، اما به هر روی، آثار فرهنگ رضاخانی همچنان ادامه دارد و باز هم امام شاهد این وضعیت است.

باتوجه به نمونه‌های تاریخی‌ای که امام از این دوره به دست داد و تکیه‌کلامهای تاریخی ایشان بر این نمونه‌ها، می‌توان اهمیت دوره یادشده را در تکوین اندیشه‌های

۲. آیت‌الله روح‌الله موسوی خمینی. صحیفه نور. تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱۰، ص ۴۳۰؛



حاج شیخ عبدالکریم حانری

سیاسی امام دریافت. در واقع، امام، بجز آنچه که از اسلام فراگرفته، در این فضای سیاسی، مسائل مختلفی را تجربه کرده و تجربه‌های یادشده، در شکل‌گیری مؤلفه‌های اساسی تفکر تاریخی - سیاسی و سپس بر مواضع ایشان در برابر پهلوی، تأثیر عمیق گذاشته است.

نخستین مورد برخورد امام با دولت رضاخان، سه سال پس از سقوط این دولت است. امام در ۱۵ اردیبهشت سال ۱۳۲۳ش اطلاعیه‌ای انقلابی صادر و ضمن آن مردم و روحانیان را دعوت به قیام برای خدا و مبارزه با بدعتها و ظلمهای رضاخانی کرده است. در این اعلامیه، فهرستی از تلاشهای ضد مذهبی دشمن و راه مبارزه با آنها آمده و به فحشا و فساد، از بین بردن مدارس دینی و موقوفات آنان، ترویج کتابهای ضد شیعی

کسروی و... اشاره شده است.^۳

امام درباره تجربه‌های خود از آن دوره، با تأکید بر اینکه شاهد آن مسائل بوده، بارها سخن گفته؛ از جمله می‌گوید (دی ۵۶):

این خونریزی‌هایی که در این پنجاه سالی که ما یاد داریم و چه تلخیها در ذائقه ما هست از این پنجاه سال، و کسی از شما، یا هیچ یک از شما، تمام این قضایایی که در این پنجاه سال سلطنت غیرقانونی این روسیاهها منعقد شده است [به یاد ندارد...]. ما، که ستمان به کهولت رسیده است، مشاهده این سیاه‌بختیهای مردم و این جنایات و این کشتارهایی که این قداره‌بندهای غیرصالح انجام دادند [بودیم]. از اول که آن کودتای اول واقع شد، و ما آن وقت در اراک بودیم،... نمی‌توانیم تلخیهای آن روزها را برای شما تشریح کنیم. اینها به‌طور اطمینان در تواریخ محفوظ است و ان‌شاءالله به انقراض این دودمان سیاه‌رو تاریخها بیرون می‌آید و نوشته‌ها بیرون می‌آید؛ و ان‌شاءالله شماها ببینید؛ و اگر ماها و شماها ندیدیم نسلهای بعد خواهند دید، اگر بتوانند تشریح کنند آن جنایاتی که آن مرد کرد؛ چه خونها ریخت، چقدر علما را اسیر کرده؛ چقدر به اسم اتحاد شکل به این ملت بیچاره فشار آوردند، و چقدر مظلومهارا کتک زدند، و چقدر علما را هتک حرمت کردند و چقدر عمامه‌ها را از سر اهل علم برداشتند.^۴

تحلیل امام از سیاست کلی رضاخان بر این پایه است که وی مزدوری بوده است که انگلیسیها وی را به قدرت رساندند. به اعتقاد امام، وی ابتدا کوشید تا از طریق سالوسی و ریاکاری عامه مردم را به خود جذب کند و پس از آنکه قدرتش مستحکم شد به مبارزه

۳. بخشی از اعلامیه امام، پس از اشاره به قیام برای خدا چونان موسای کلیم، چنین است: قیام برای شخص است که یک نفر مازندرانی بیسواد - رضاخان - را بر یک گروه چند میلیونی چیره می‌کند که حرث و نسل آنها را دستخوش شهوات خود کند. قیام برای نفع شخصی است که الان هم چند نفر کودک خیابانگرد را در تمام کشور بر اموال و نفوس و اعراض مسلمانان حکومت داده. قیام برای نفس اماره است که مدارس علم و دانش را تسلیم مشتی کودک ساده کرده و مراکز علم قرآن را مرکز فحشا کرده، قیام برای خود است که موقوفات مدارس و محافل دینی را به رایگان تسلیم مشتی هرزه‌گرد کرده و نفس از هیچ کس در نمی‌آید. قیام برای نفس است که چادر غفت را از سر زنهای عفیف مسلمان برداشت و الان هم این امر خلاف دین و قانون در مملکت جاری است و کسی بر علیه آن سخنی نمی‌گوید... هان ای روحانین اسلامی! ای دانشمندان دیندار!... امروز شماها در پیشگاه خدای عالم چه عذری دارید؟ همه دیدید کتابهای یک نفر تبریزی - احمد کسروی - بی سروپا را که تمام آیین شماها را دستخوش ناسزا کرد و در مرکز تشیع به امام صادق و امام غایب - روحی له الفداء - آن همه جسارتها کرد و هیچ کلمه از شماها صادر نشد. امروز چه عذری در محکمه خدا دارید؟ ... یازده جمادی‌الاولی ۱۳۶۳ق. صحیفه نور. ج ۱، صص ۲۱-۲۳.

۴. همان، ۹/۳-۲۹۸.

با دین و مذهب پرداخت. امام در این باره می‌فرماید (۱۸ شهریور ۶۰):
ابتدا با ظاهر مقدّسی [مقدس] و علاقه به اسلام، علاقه به روضه حضرت
سیدالشهداء، این‌طور علاقه را به او نشان دادند و او هم خوب عمل کرد... ابتدائاً با
این سلاح وارد شد در کشور ما؛ یعنی آوردندش در کشور ما. با قلدری، آنها [را] که
مراکز قدرت بودند کنار گذاشت و عشایر را و کسانی را که قدرتی در ایران داشتند،
آنها را با قلدری و نقشه شکست داد... نقشه دوم این بود که اسلام را هر چه می‌تواند
از آن قیچی کند... روحانیون را منزوی کردند و از هر جا هم که یک صدایی از آنها
بلند می‌شد و یک قیامی می‌کردند آن را خفه می‌کردند.^۵

برای دریافت درست مفهوم تجربه سیاسی امام از دوره رضاخانی، لازم است مروری
بر فرمایشهای امام داشته باشیم. به‌طور کلی، سه موضع‌گیری از طرف امام در نگاه
تاریخی ایشان به این دوره قابل توجه است:

۱. وابستگی رضاخان به بیگانگان

باتوجه به مداخله قدرتهای خارجی در امور ایران، به ویژه در نیمه دوم حکومت
قاجاری، می‌توان تصور کرد که هر آزاده‌ای از این وضعیت نگران بوده است. امام
مشروطه را ندیده بود، اما از نفوذ خارجی در آن آگاه شده و مطالبی شنیده بود. آنچه را
که امام تجربه کرد، درست زمانی بود که روسها پس از انقلاب اکتبر ۱۳۳۶/۱۹۱۷ ق پای
خود را از مداخله در امور ایران بیرون کشیدند و انگلیسیها یکه‌تاز میدان شدند. ابتدا از
طریق قرارداد ۱۹۱۹ و سپس از طریق برکشیدن رضاخان به قدرت، برای تحقق اهداف
خود، اقدام کردند. تجربه روی کار آوردن رضاخان باتوجه به عدم کفایت وی و آلت
دست بودن او، بیش از پیش، انسان آزاده‌ای چون امام را خشمگین کرد و از اینکه، یک
شاه را بیگانگان بر کشوری تحمیل کرده باشند، سخت متأثر گردید. ایشان در این باره
می‌فرماید (۲۳ اردیبهشت ۵۷):

از آن روزی که رضاشاه به امر انگلستان حمله کرد بر ایران و کودتا کرد، اولش
اشخاص با اطلاع می‌فهمیدند؛ و بعد هم شروع کرد به اراذلی و اوباشی...^۶

و در مورد دیگر (۱۷ مهر ۵۷):

در این عصری که من درک کردم - و گمان دارم هیچ یک از آقایان درک نکرده‌اید - [و
عصر] ابتلای به رضاخان است که انگلیسیها آن وقت رضاخان را آوردند و کودتا

درست کردند و مسلط کردند رضاخان را بر ملت. [او] مأمور اجرای مقاصد اجانب بود... و خدا می‌داند در زمان آن پدر [چه] کشیدیم...^۷

امام در مورد دیگر، سیاستهای فرهنگی رضاخان را هم در ارتباط با وابستگی او به اجانب می‌داند:

آن روز که رضاخان با دستیاری اجانب روی کار آمد، مأموریت یافت که با سرنیزه و قلدری تمام مراسم اسلامی را تعطیل کرده احکام نورانی قرآن و آثار رسالت را محو و نابود سازد.^۸

امام در جای دیگری با اشاره به وابستگی‌اش به انگلیسیها از مظالم او یاد می‌کند: (دی ۵۶)

رضاخان را اول انگلیسهای جنایتکار، انگلیسهای غیر صالح که اسلحه در دستشان بود، رضاخان را اسلحه‌دار کردند؛ و این آدم ناشایسته بی‌اصل را با اسلحه آوردند و مسلط کردند بر مردم؛ و چه جنایاتی، چه جنایاتی در این مدتی که آن مرد سیاهرو روی کار بود [واقع شد که] نمی‌شود تشریح کرد.^۹

و در جای دیگری می‌فرماید (۲۹ بهمن ۵۶):

از آن طرف، در این پنجاه سالی که ما یاد داریم، در این پنجاه سال عزای ایران، در این پنجاه سال مصیبت ایران که از این خاندان روسیاه به این ملت وارد شد، این انگلستان بشردوست دمکرات امضاکننده اعلامیه حقوق بشر، به حسب اقرار خودش، رضاشاه را به سلطنت رساندند و قریب بیست سال ماها در زحمت بودیم و ملت اسلام در زحمت بود؛ و محو آثار شریعت را می‌خواست بکند. البته موفق نشد اما بنا بر این بود.^{۱۰}

و در مورد دیگر (۱۸ شهریور ۶۰):

شما، شاید کم از شما باشد که زمان رضاخان را درک کرده باشد. قضیه آمدن رضاخان به تهران و کودتای رضاخان یک امر عادی نبود که من باب اتفاق یک نفر آدم – مثلاً عامی لشکری – بیاید و کودتا کند و دنبالش هم آنطور اعمال باشد... ابتدا این را آوردند و کلمه به کلمه، آنطور که انسان حدس می‌زند، به او برنامه دادند و راه نشان دادند.^{۱۱}

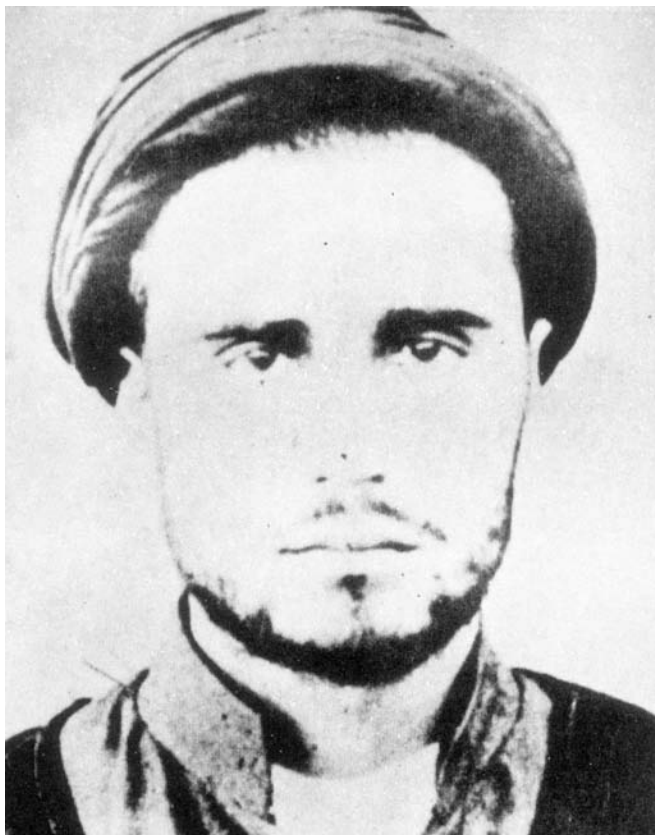
۷. همان، ۳/۴۹۰.

۸. همان، ۴/۴۸۲.

۹. همان، ۳/۲۹۸.

۱۰. همان، ۱۵/۲۰۸.

۱۱. همان، ۳/۳۳۳.



امام خمینی در اوایل طلبگی (حدود بیست سالگی)

و در مورد دیگر (۲۳ تیر ۵۸):

رضاخان را آن وقت انگلیسیها آوردند، چون آن وقت زور آنها بیشتر بود. آنها رضاخان را آوردند؛ چنانچه جنگ عمومی که پیدا شد، در رادیو دهلی انگلیسیها اعلام کردند به اینکه ما رضاخان را آوردیم و به سلطنت رساندیم و چون خیانت کرد، او را بردیم.^{۱۲}

چنین اعترافی از رادیوی لندن مطلبی است که دیگران هم نقل کرده‌اند. از جمله در گزارشی آمده است:

رادیو لندن (بخش فارسی) پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ صریحاً اقرار کرد که دولت

انگلیس در کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ و تقویت سردار سپه دست داشته است و اظهار داشت: پس از آن که دیدیم ملت ایران نسبت به قرارداد ۱۹۱۹ بدبین است و آن را مبنی بر غرض فاسد می‌داند، قرارداد را العا کردیم و در عوض آن، دولت ایران را تقویت و مساعدت کردیم که نظم و اقتدار را در کشور ایران برقرار نماید. تمام مساعدت ما از رضاشاه پهلوی روی این اصل بود و باید انصاف داد که در چند سال اول زمامداری پهلوی به اصلاح امور کشور پرداخت و ما از او راضی بودیم؛ لیکن متأسفانه آن پادشاه، به مرور زمان، هر چه قدرتش بیشتر می‌شد از راه صحیح بیشتر منحرف می‌شد و به کارهای بی‌قاعده دست زد تا وقتی که باز دیدیم شیطنت آلمانها و غفلت شاه منافع ما را در خطر می‌اندازد؛ این بود که برخلاف میل خودمان از ناپجاری این اقدام را کردیم و رضاشاه را از سلطنت برداشتیم.^{۱۳}

۲. عدم مشروطیت پهلوی به دلیل برقراری نظام کودتایی و سرنیزه

امام کودتا را به دلیل نوع برخوردش با مردم، که بر اساس قلدری و تکیه بر سرنیزه بود، نمی‌پذیرفت و طبعاً تبعات آن را هم که انحلال قاجاریه و تشکیل دولت پهلوی بود، قبول نمی‌کرد. در واقع، امام اساس نظام پهلوی را بر پایه قلدریهای رضاخان می‌دانست و به همین دلیل آن را رد می‌کرد. امام در این باره می‌گوید (۳۰ آبان ۱۳۵۷):

اول که رضاخان آمد روی کار، با کودتا آمد و تهران را گرفت و همه کارهایی که رضاخان کرد کارهای سرنیزه‌ای بود. اصلاً به ملت کسی اعتنا نداشت؛ چنانچه حالا هم به ملت، اینها اعتنا ندارند. از اول که او آمد روی کار، آن را من یادم هست، از وقتی که او آمد، شاید شما هیچ کدام یادتان نباشد - اکثراً البته - لکن خوب، من شاهد قضایا بودم. من یادم هست همه را. ایشان کودتا کرد و آمد تهران؛ و ابتدا هم خیلی اظهار دیانت و اظهار اسلامیت [می‌کرد] و در ماه محرم در شبهای ماه محرم گاهی می‌گفتند پابره‌نه این طرف، آن طرف می‌رود برای عزاداری؛ و همه این تکیه‌هایی که در تهران برپا بود ایشان می‌رفت این تکیه‌ها، و پیش صاحب تکیه‌ها اظهار اسلامیت و اظهار ایمان می‌کرد، تا وقتی که پایش یک قدری مستقر شد. ابتدایش این‌طور بود تا وقتی که حکومتش یک حکومت مستقری شد. آن وقت که حکومت مستقر شد، دست به نیزه و سرنیزه برد و کوید همه اقشار ملت را... با سرنیزه آمد و با سرنیزه مجلس درست کرد بدون اینکه ملت اصلاً اطلاعی از وکلایش داشته باشد.^{۱۴}

۱۳. نصرالله سیف‌پور فاطمی. «رضاشاه و حوادث نیم قرن تاریخ سلطنت پهلوی در ایران»، رهاورد، ش ۱۵،

۱۴. صحیفه نور، ۶۱/۵.

تابستان ۱۳۶۶.

امام در ادامه، دربارهٔ عدم مشروعیت حکومت سرنیزه‌ای پهلوی که همچنین با زور سرنیزه، مجلس مؤسسان را برای تغییر سلطنت درست کرد، می‌گوید (۳۰ آبان ۵۷):
پس، آن مجلسی که او درست کرد یک مجلس غیرقانونی، غیرملی، [و] برخلاف قانون اساسی بود. آن مجلس برخلاف قانون اساسی آمد رضاشاه را نصب کرد به سلطنت و [قاجاریه را] خلع کرد؛ یعنی مجلس مؤسسان درست کردند، آن هم با سرنیزه. سلسلهٔ پهلوی را به سلطنت نصب کرد و خلع کرد سلطنت سابق را. این طرز آمدن سلسلهٔ پهلوی روی کار و اصل اساس سلطنت پهلوی.^{۱۵}

و در جای دیگر (۲ خرداد ۵۷):

ما شاهد قضیه بودیم که این موادی که [قانون اساسی] درست شد و اینها را به این سلطنت منحوسه رساند با سرنیزه بود، با سرنیزهٔ رضاخان بود. نه اینکه مردم مجلسی درست کردند و یک چیزی و... مردم اختیاری نداشتند؛ سرنیزه این کارها را درست کرد.^{۱۶}

و در جای دیگر (۲ آبان ۵۷):

مجلس ما که از اول هم مجلس نبود. خوب، ما تاریخ اینها را داریم؛ من خودم تاریخ اینها هستم. من یادم هست از آن وقتی که رضاشاه آمد و کودتا کرد تا حالا؛ همهٔ این مسائل من یادم هست. مجلس مؤسسان را من یادم هست که با سرنیزه درست شد!^{۱۷}

و در مورد دیگر (۲۶ آبان ۵۷):

همهٔ آن باب، با سرنیزه بود؛ با سرنیزه، مجلس درست کردند؛ با سرنیزه، حکم کردند که باید خلع کنید قاجاریه را؛ با سرنیزه گفتند باید نصب کنید رضاشاه را. قضیه همه‌اش سرنیزه بود.^{۱۸}

۳. انتقاد سخت از دین‌ستیزی رضاخان

رضاخان پس از کودتا برای، فریب عامهٔ مردم، خود را بسیار مذهبی و متدین نشان می‌داد و با شرکت در مجالس روضه‌خوانی، آن هم به صورت پابره‌نه، تلاش می‌کرد تا

۱۷. همان، ۱۳۹/۴.

۱۶. همان، ۸/۳-۴۱۷.

۱۵. همان، ۶۳/۵.

۱۸. همان، ۷/۵.

آثار حرکت سرنیزه‌ای خود را تعدیل کرده حمایت توده‌های مردم را به خود جلب کند، اما پس از رسیدن به قدرت، تحت تأثیر کسانی که می‌بایست سیاست فرهنگی او را تدارک ببینند، به مبارزه با مذهب پرداخت. امام بارها از این حرکت ریاکارانه رضاخان یاد کرده و روی آن به عنوان نوعی نفاق سیاسی تکیه کرده است. طبعاً آنچه اهمیت بیشتر دارد، اقدامات ضد مذهبی رضاخان است که سبب خشم امام شده و می‌توان با توجه به موقعیت امام، به عنوان یک روحانی و اعتقادی که به روحانیت دارد، مقدار تأثیر این برخورد رضاخان را در روحیه امام دریافت. امام درباره سیاست مزورانه رضاخان و برخورد دوگانه‌اش با مذهب می‌فرماید (۳ دی ۵۸):

در محرم روزه داشت. در یک جایی بود که روزه‌خوانی داشت، و خودش هم حاضر می‌شد. دستجات از ارتشها راه می‌انداخت، که من او را خودم دیدم. دستجات مختلفی از ارتشها راه می‌انداخت. و آن وقت معروف بود که خود او در ماه محرم تکیه‌هایی که در تهران بود، می‌گفتند که می‌رود. بعضیها می‌گفتند که پیاده می‌رود همه تکیه‌ها را در این شبهای محرم... تا آن وقتی که قدرتش مستقر شد. با اسلحه دیانت آمد تا آن وقتی که قدرتش محکم شد. آن وقت که محکم شد مأموریتش را شروع کرد؛ و مهم مأموریتش یکی این بود که روحانیون را بکوبد.^{۱۹}

امام بارها و بارها از این سیاست رضاخانی یاد کرده و از جمله می‌فرماید (آبان ۱۳۵۷):

از زمان رضاشاه این نقشه‌ها بود که باید این ملت را عقب نگه داشت، باید این ملت را از دیانتش منفصل کرد. اینها این چیزی که اعتراض است و آن چیزی که محرک مردم و جامعه می‌تواند باشد قرآن کریم است و آنهایی که از قرآن متابعت می‌کنند. از زمان رضاشاه این مطلب پیش آمد که اسلام را و خدمتگزاران به اسلام را، هر دو [را باید] کوبید. یک خطابه در تمام ایران نبود؛ یک منبر در تمام ایران نبود؛ همه منابر تعطیل بود که سر تا ته ایران در ماه محرمش، در ماه رمضان، هیچ چیز نبود. هر آخوندی از منزل درمی‌آمد، گرفتار شده بود... و می‌بردند او را به کلانتری. همین‌طور عبایش را می‌بریدند با جامه‌اش می‌گفتند برو بیرون.^{۲۰}

روشن نیست که رضاخان دقیقاً چه دیدگاههایی راجع به اصل اسلام داشته است؛ اما آنچه مسلم است از مظاهر اجتماعی دین به شدت متنفر بوده و نوعی نگرش تجددگرایانه، به سبک آنچه که در ترکیه در جریان بود، داشته است. نقل یک خاطره درباره برخورد رضاشاه با مسائل مذهبی، به گونه‌ای که اعتقاد درونی وی را نشان دهد،

بی‌مناسبت نیست. سپهبد امیراحمدی نقل می‌کند:

یک روز رمضان به دربار رفتیم. سرلشکر سردار رفعت و سرلشکر خدایار نیز حضور داشتند. رضاشاه قدم می‌زد و قدری هم عصبانی به نظر می‌آمد. سردار رفعت برای خود شیرینی گفت: قربان دیشب با سپهبد به مسجد رفتیم نماز خواندیم. خیلی دعای اعلیحضرت کردیم. مردم که شب زنده‌داری می‌کردند عموماً به دعاگویی اعلیحضرت مشغول بودند. یک مرتبه شاه متغیر شد و گفت: کدام مسجد؟ سردار رفعت گفت: مسجد، مسجد. آن وقت رو به من کرد و گفت: آقای سپهبد! من حالا می‌فهمم که اشکال کار در کجاست؟ من آخوندبازی را می‌خواهم از بین ببرم. گفته‌ام که فرشها را جمع کنند و میز و صندلی بچینند، ولی سپهبد ارتش می‌رود و جانماز پهن می‌کند و روی زمین پهلوی آخوندها می‌نشیند. این پیرسگ هم می‌گوید رفتیم و اعلیحضرت را دعا کردیم. چرا رفتید؟^{۲۱}

مقایسه رضاخان با قاجار به

امام در یک تقسیم‌بندی تاریخ معاصر را به سه دوره و با احتساب پس از سقوط رژیم پهلوی به چهار دوره تقسیم می‌کند:

این صد سال اخیر سه قطعه دارد: از اول، صد سال تا زمان مشروطه؛ و بعد از مشروطه تا زمان رضاخان^{۲۲} یک قطعه حساب بکنید... یک قطعه هم در زمان رژیم؛ از زمانی که رضاخان کودتا کرد تا زمانی که رژیم از بین رفت؛ قدرتش از بین رفت. [یک قطعه هم از بعد از رفتن این رژیم، یا در حال شکست این رژیم... تا حالا].

امام سپس به مقایسه میان این دوره‌ها، به ویژه با تأکید بر مسئله آزادی پرداخته و می‌گوید دوره پهلوی به مراتب از دوره قاجارها بدتر بوده است. در این دوره فحشا و منکر آزاد بوده؛ اما مردم آزادی واقعی نداشته‌اند.

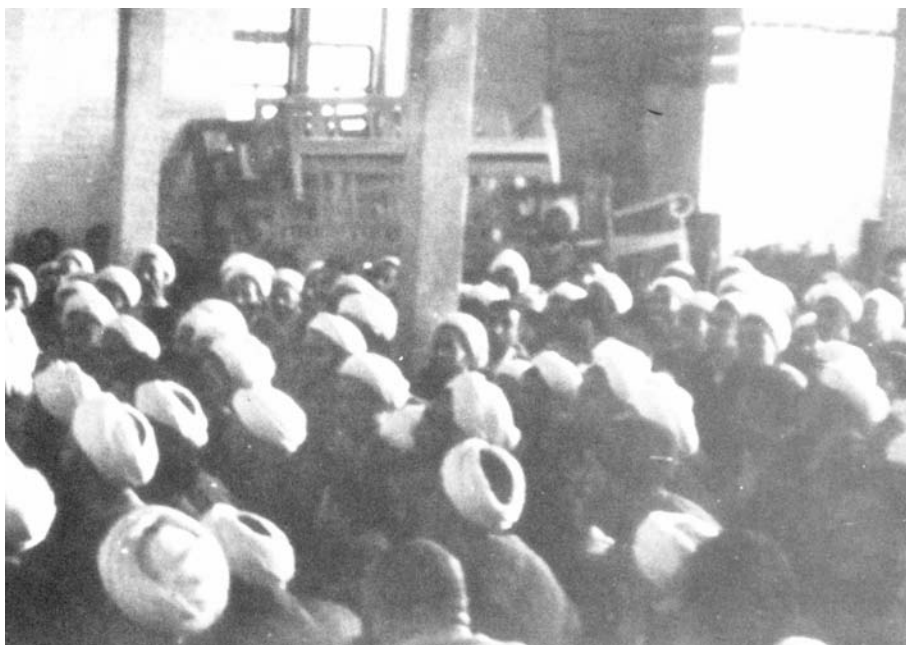
دوره سابق هم دوره فخر بود و آنها هم فاسد بودند، اما نه به فساد اینها. این قدر که اینها، این پدر و پسر، اینها رکورد فساد را شکستند.^{۲۳}

امام در مقایسه میان رضاخان با برخی از شاهان قاجاری، از جمله آقامحمدخان قاجار، دو مفهوم را به کار می‌برد. یکی خیانتکار و دیگری جنایتکار. از نظر امام، خیانت

۲۱. خاطرات نخستین سپهبد ایران. به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد. مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی. صص ۴۰۸-۴۰۹.

۲۲. در اصل، سخنرانی محمدرضاخان است که طبق فرمایشات بعدی امام، باید رضاخان صحیح باشد.

۲۳. صحیفه نور. ۱۸۷/۱۰.



سخنرانی امام

مهم‌تر از جنایت است. کسی که ملتش را به دیگران می‌فروشد، پست‌تر از کسی است که جنایتی مرتکب می‌شود. امام در این باره می‌فرماید (۳۰ اردیبهشت ۵۸):

ایران، در این مدتی که خودمان یادمان هست... این است که از آن اولی که رضاخان آمد و در ایران کودتا کرد تا حالایی که بحمدالله غلبه حاصل شد، در طول این پنجاه سال، که شاید سخت‌ترین ایام بود بر ملت ایران، اینها اگر جنایتکارتر از همه سلاطین سابق نبودند، خیانتکارتر بودند. ممکن است کسی بگوید که آغامحمد قجر هم مثل آنها جنایتکار بوده؛ اما آغامحمد قجر مثل اینها خیانتکار نبود. در تاریخ نیست که محمدخان قجر برای مملکت دیگری، منافع مملکت خودش را داده باشد. جنایتکار بود، اما خیانتکار نبود. همین‌طور سلاطین سابق جنایتکار بودند همه‌شان، همه بد بودند اما خیانت مثل این عصر فاسد، هیچ یک از سلاطین ایران خیانت این‌جوری نکردند... سلاطین سابق خیانت به این معناکم داشتند، شاید در قاجار بود یک قدری، اما کم بوده است.^{۲۴}



سخنرانی امام

برخورد منفی رضاخان با روحانیت

از میان مسائلی که در دوره رضاخان مورد توجه امام قرار گرفته، طبعاً، بنابه اهمیت آن برای امام به عنوان یک روحانی و عمیقاً معتقد به روحانیت، تلاش حکومت رضاخان و بقایای جریان روشنفکری و مارکسیستی برای از بین بردن دین و نفوذ روحانیت است که وسیله حفظ و نگهداری دین است.

در این دوره، و پس از روی کار آمدن رضاخان و با حمایت او، همه عناصر موجود، اعم از وابستگان به سیاست روس و انگلیس و یا ملیون و روشنفکران و مارکسیستها، به دلیل توجهی که به تجدد در اروپا و بعداً در روسیه داشتند، در این نکته متفق و هم‌رأی بودند که عامل اصلی انحطاط ایران، دین و روحانیت است و برای رهایی از انحطاط می‌بایست دست روحانیان را از تسلط بر جامعه قطع کرد. این موضوع، نقطه مشترک حکومت و این قبیل گروهها بود.

در میان این جریانها، حاکمیت رضاخانی، به دلیل در اختیار داشتن قدرت سیاسی و امکانات مالی، بیشترین تلاش را در این جهت کرد و از فعالیت هیچ گروهی بر ضد دین

ممانعت به عمل نیاورد سهل است خود با تمام وجود بر ضد دین وارد میدان عمل شد. فشار چند ساله رضاخان سبب شد حوزه علمیه به شدت افت کند. افزون بر آنکه طلبه جدیدی بر آن افزوده نشد بسیاری از افراد موجود نیز آن را ترک کردند. امام می‌گوید (۲ دی ۱۳۵۰):

آن روزی که مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم - رضوان الله علیه - فوت شد در ... [قم] بیش از صد نفر طلبه می‌گفتند هست؛ اما طلبه ورشکسته‌ای که در همه چیز... و طولی نکشید آنکه ظالم بود رفت و حوزه شد یک حوزه پنج هزار نفری.^{۲۵}

و در جای دیگر (۱۰ دی ۱۳۵۰):

ما سابقاً دیدیم حوزه قم به هم خورد، چه به هم خوردنی. عده معدودی پریشان حال، که همیشه تحت فشار و آزاد بودند، استقامت کردند. طولی نکشید که ورق برگشت؛ ظالم سابق را بردند و حوزه به [هم] ریخته آن روز، به صورت حوزه پنج - شش هزار نفری امروز درآمد.

و در جای دیگری با تفصیل بیشتر می‌فرمایند (۳ خرداد ۵۹):

من باید یک تاریخچه‌ای برای شما آقایان که درک زمان رضاشاه را نکردید عرض کنم تا بفهمید که این دستهایی که در کار است چه دستهایی است. رضاخان بعد از اینکه کودتا کرد و آمد تهران را گرفت به صورت یک آدم مقدس اسلامی خدمتگزار به ملت درآمد؛ حتی جلسه‌هایی که در محرم انجام می‌گرفت، در تکیه‌های زیادی که در تهران بود آن وقت، می‌گفتند او می‌رود و شرکت می‌کند؛ و دستجاتی که از نظامیها در تهران بیرون می‌آمد، من خودم دیده‌ام و مجلس روضه‌ای که از طرف خود رضاخان با شرکت خودش تأسیس می‌شد - من یکی‌اش را خودم دیده‌ام - این بود تا وقتی که حکومتش مستقر شد اغفال کرد مردم را، اغفال کرد همه قشرها را تا این که جای پایش محکم شد. وقتی که جای پایش محکم شد هدف اول و آن چیزی که در رأس برنامه‌ای بود که برای او تنظیم کرده بودند تضعیف روحانیت بود. شروع شد برنامه به تضعیف این قشر. برنامه این بود که این قشر در بین ملت حیثیت خودش را از دست بدهد... این مدرسه فیضیه را که ملاحظه می‌کنید، که آن وقت شاید ششصد - هفتصد نفر طلبه در خود مدرسه فیضیه ساکن بود، روز نمی‌توانستند در مدرسه باشند؛ و فرار می‌کردند به باغات شهر و آخرهای شب می‌آمدند...^{۲۶}

سختی‌هایی که خود امام به عنوان یک روحانی تحمل کرده، همراه با تجربه‌هایی که از رفقایش شنیده، سخت بر روی ذهن امام تأثیر گذاشته است. ایشان می‌فرماید:

شروع کردند به سربازی بردن، شروع کردند عمامه‌ها را برداشتن. و به طوری که ما شاید مثلاً قبل از آفتاب، چه وقت که خلوت باشد، می‌رفتیم در یک جایی. رفقا یک چند نفری که بودند آنها یکی یکی می‌آمدند. و آنجا بودیم که نمی‌توانستیم بیرون برویم برای اینکه تعرّض می‌کردند. و یک درسی من داشتم. یک روز دیدم که یک نفر آمد - جمعی بودند - یک نفر آمد. گفتم: [کو] رفقان؟ گفت: اینها قبل از آفتاب می‌روند توی باغات. برای اینکه مأمورین می‌آیند توی مدرسه‌ها می‌گردند، معممین را می‌برند.^{۲۷}

امام مبارزه با روحانیت را به عنوان یک مأموریت برای رضاخان وصف می‌کند (۲۷ خرداد ۵۸):

راجع به مسجد و منبر و روحانیت، مأمورشان، که رضاخان بود، آمد و شاید اکثر شما یادتان نباشد که چه کرد؛ تمام منابر تعطیل شد؛ تمام مساجد نیمه تعطیل؛ تمام مجالس روضه خوانی همه از بین رفت... عمامه‌ها را برداشتند، لباس‌ها را از تن آنها کردند. تغییر دادند. منبری، محرابی، کوچک و بزرگ همه در تحت فشار واقع شدند.^{۲۸}

دلایل مبارزه رضاخان با روحانیت از دید امام

۱. یک عامل مهم از نظر امام، مقاومت روحانیت در برابر مطامع رضاخان و افکار تجددخواهانه او بود. رضاخان شخصی قدرت طلب بود که کارش را از سربازی آغاز کرد و به شاهی رساند؛ و در طول دوره شاهی خود، در یک نظام مشروطه، کمترین فرصت اظهار نظر برای دیگران را در اختیار آنان نگذاشت. در این میان، تنها نیروی معنوی - سیاسی‌ای که می‌توانست در برابر او بایستد روحانیت بود، روحانیتی که با توجه به سوابق خود، اعتماد به نفس کافی داشت و به منابع قدرت خودش متکی بود. مدرّس یک نمونه برجسته است که امام مکرر از او یاد می‌کند و از جرئت او که در اوج قدرت رضاخان در برابرش می‌ایستاد و می‌گفت: «زنده باد خودم، مرده باد رضاخان»، ستایش می‌کرد. امام تأکید بر این دارد که حرکت اصفهان و مبارزه حاج آقا نورالله و آمدن آنها به قم، تجربه‌ای بود که رضاخان از روحانیت داشت و می‌دانست با قلع و قمع کردن آنها

۲۷. همان، ۳۹۶/۱۱. نیز برای حکایت اخیر بنگرید: همان‌جا، ۴۲۱/۶؛ ۹۴/۸.

۲۸. همان، ۱۸۵/۱۲.

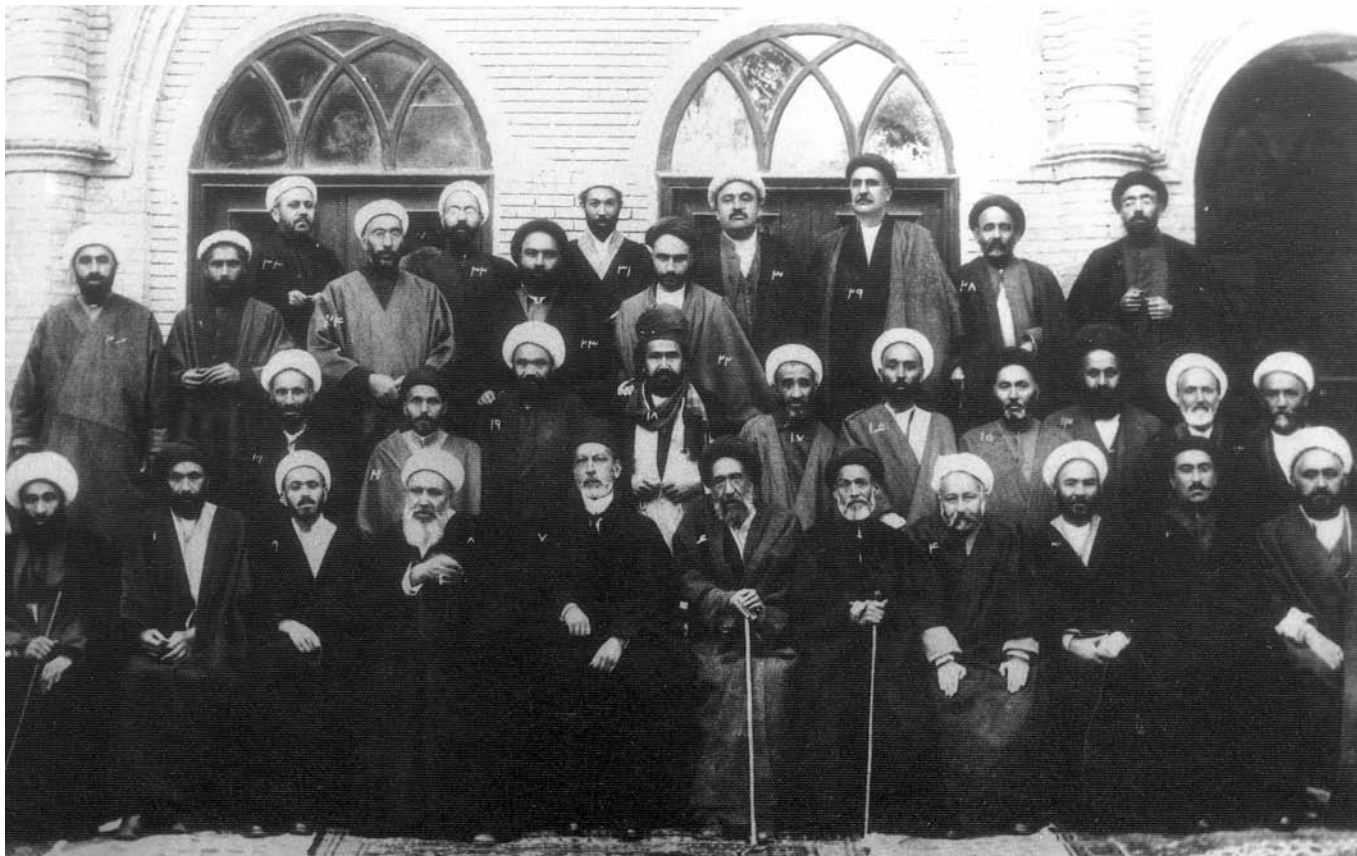
یک نیروی اجتماعی - سیاسی مهم را از صحنه رقابت با خود حذف کرده و چنین هم کرد. روحانیت که در دوره مشروطه دست کم یک نیروی بسیار جدی در صحنه سیاست بود، در پایان عصر رضاشاه تبدیل به عنصری منزوی و گوشه گیر شده بود.

۲. از نظر امام فشار خارجیها در برخورد با روحانیت مؤثر بود. این چیزی است که از چند جهت قابل بررسی است. اولاً در اینکه رضاخان را انگلیسیها سر کار آوردند، هیچ تردیدی نیست. آنان ابتدا کوشیدند تا قرارداد ۱۹۱۹ مشهور به قرارداد وثوق الدوله را بر ایران تحمیل کنند که علما و مردم مخالفت کردند. بعد از آنکه مخالفت را جدی دیدند آن طرح را مسکوت گذاشتند و از طریق روی کار آوردن یک قلدر مستبد متجدد به اهدافشان رسیدند. مهم ترین هدف فرهنگی آنها قلع و قمع نیروی مقاوم سنتی بود که هنوز اتکای به نفس گذشته را داشت و چشم و دلش در پی غربی کردن همه چیز نبود؛ آن هم درست در موقعیتی کاملاً نابرابر که غربی کردن به معنای باختن همه چیز بود.

امام این حرکت را تلاشی از سوی خارجیها می داند که رضاخان کوشید به توصیه آنها دست روحانیت را از امور جاری مملکت قطع کند. اساساً توصیه هم نیاز نداشت؛ جهت گیری کلی سیاست مملکت پس از مشروطه همین بود. لازم نیست کسی مستقیماً اجیر بیگانه باشد؛ همین که به لحاظ فکری وابسته شد، با افتخار این کار را انجام می دهد و حتی جانش را سر این راه می دهد. امام می فرماید:

اجانب، قدرتهای بزرگ، که مطالعات زیادی در این کشور دارند، ملاحظه کردند که یکی از گروههایی که می تواند مردم را بسیج کند در مقابل قدرتهای خارجی، روحانیت است. ابتدا شروع کردند با اینها دست و پنجه نرم کردن، یعنی اینها را کوبیدن. اگر شما هم مطبوعات آن وقت را و رسانه های گروهی آن وقت را و نویسندگان و گویندگان آن وقت را در نظر بگیرید، یا آن مقداری که از آنها باقی مانده است مطالعه کنید، می بینید که تمام رسانه های گروهی و تمام مطبوعات کشور و رادیو، سینما، تئاتر و تمام اینهایی که در یک کشوری می تواند کار صحیحی بکند، همه آنها در خدمت اجانب و در خدمت این رژیم فاسد، به ضدیت با روحانیت برخاستند.^{۲۹}

وقتی روحانیت قلع و قمع شد دیگر نیروی مقاومتی در مقابل بیگانگان نبود. زمانی که نیروهای خارجی در جریان جنگ دوم جهانی وارد این کشور شدند روحانیت به قدری تضعیف شده بود که حتی یک فتوا هم بر ضد آنها صادر نشد، چون دیگر کسی نمانده بود تا فتوا صادر کند. مرجعیت به قدری محدود و منکوب شده بود که فقط به



سید حسن مدرس و جمعی از نمایندگان دوره پنجم مجلس [۸-۷۰۸]

فکر نجات خودش بود تا بتواند پس از بیست سال، در این فضا نفس راحتی بکشد. تازه اگر فتوایی هم صادر می‌کرد، با وجود آن فضای روشنفکری و تجددمآبانه کاری از پیش نمی‌برد. البته روحانیت به مرور فعالیت خودش را آغاز کرد و از سال ۱۳۲۲ شمسی به این سو آیت‌الله قمی و کاشانی، با تحت فشار گذاشتن دولت، آن را مجبور کردند تا دستور متحدالشکل کردن لباسها و برداشتن حجاب را لغو کند. با این حال، به علت ضرباتی که بر روحانیت و دین به عنوان عامل وحدت‌بخش ملی وارد آمده بود سبب شد تا کسی در برابر خارجیه‌ها مقاومت نکند.

۳. دلیل دیگر برای مبارزه با روحانیت این بود که تجدد با وجود قشر روحانیت دست کم به این شکل و صورت تحقق‌پذیر نیست. این چیزی بود که متجددان از جریان مشروطه‌خواهی به ارث برده بودند. در این زمان، تنها چیزی که از مشروطه به ارث مانده بود، نه آزادی و دموکراسی و انتخابات آزاد و مجلس، که همه از بین رفته بود، بلکه روشهای خاص فکری و روشنفکری آن، در مبارزه با سنتها و در رأس آن با دین و روحانیت بود.

به عبارت دیگر، می‌توان گفت که از مشروطه دو چیز مرتبط با هم مانده بود. نخست تجدد با تعریف خاص آن که چیزی جز غرب‌زدگی نبود و البته اصطلاح «غرب‌زدگی»، از آن اصطلاحاتی است که مورد تمسخر متجددها بوده، و به بانی و باعث آن فحش می‌دهند. دیگری موضع ضدآخوندی که لازمه همان‌گونه تجدد بود. در واقع، اعدام شیخ فضل‌الله پایان دوره نفوذ روحانیت در حد مرجعیت بود. بعد از آن، تحت فشار موقعیت به وجود آمده، مرجعیت خود را از سیاست کنار کشید و پس از برطرف شدن آشوبهای سیاسی و آمدن رضاخان، عصر تجدد آغاز شد.

روحانیت پایگاه اندیشه‌های معنوی و سنتی بود و حفظ و نگهداری آن، مانع از غلبه متجددان غربگرا می‌شد. البته راجع به این تجدد هیچ اندیشه جدی وجود نداشت و از هر دو طرف، افراط و تفریطهایی صورت می‌گرفت، و گاه برخی از روحانیان نیز در نتیجه بدبینی‌هایی که به متجددان داشتند، بی‌دلیل در برابر برخی از اصلاحات می‌ایستادند؛ اما به هر روی، حاکمیت با اخذ صورت تجدد غربی - از همان نوعی که در ترکیه بوده و اصل لائیک بودن را پذیرفته و آن را لازمه تجدد می‌دانست - برای حذف روحانیت و محدود کردن کار آنها تلاش می‌کرد. در یکی از اسناد، وقتی سخن از «تجدد نسوان و کشف حجاب» شده، از حاکم سرحدی آستارا که با این اقدامات مخالف بوده، به عنوان کسی که «اساساً منکر عوالم تجدد و تربیت بوده و به‌طور کلی فاقد روح تمدن می‌باشد»

یاد شده است.^{۳۰}

امام می‌فرماید (۲۱ فروردین ۶۱):

اول هدفی که رضاخان در نظر گرفت کوبیدن روحانیت بود به اسم اینکه می‌خواهم اصلاح بکنم. تمام کارهایشان از اول تا آخر به اسم اصلاح و به اسم ترقی دادن کشور بود.^{۳۱}

و در جای دیگر می‌فرماید:

وقتی که جای پایش محکم شد، هدف اول و آن چیزی که در رأس برنامه‌ای بود که برای او تنظیم کرده بودند، تضعیف روحانیت بود. شروع کرد به تضعیف این قشر، برنامه این بود که این قشر در بین ملت، حیثیت خودش را از دست بدهد تا اینکه بتواند آن کارهایی که می‌خواهند انجام بدهند. روزنامه‌نویسهای آن وقت و رسانه‌های گروهی آن وقت و قلمداران آن وقت مجهز شدند و همه به ضد روحانیت مشغول کار شدند.^{۳۲}

اندیشهٔ تجدّد از آن روشنفکرها و همراه با فشار خارجیها بود که طرفدار اصلاحات بودند. این حرکتی بود که از چند دهه قبل از آن در عثمانی پیاده شده بود و فشار برای اصلاحات به صورت سیاست جاری از اروپاییها در ارتباط با دولت عثمانی درآمده بود. امام تأکید داشت که این اقدامات نمی‌توانست از سوی خود رضاخان باشد، چرا که او نمی‌دانست «حاء» روحانیت با «ه‌اء هوز» است یا «حاء حطی».^{۳۳} ایشان می‌فرماید:

نمی‌توانیم باور کنیم که این اساس از مغز خشک خود رضاخان بود؛ زیرا که این یک شالودهٔ متفکرانه بود که بی‌دستور مدبرانه دیگران انجام نمی‌گرفت و اکنون هم پیروی از آن نقشه، کمک به خرابی مملکت است.^{۳۴}

امام که خود مدافع اصلاحات بود و بارها فرموده بود که با مسائل تمدنی مخالفتی ندارد، نظرش این بود که جدا کردن روحانیت از بدنهٔ تجدّد، یک ضربه اساسی به قوای مادی جامعه است. ایشان با اشاره به این مطلب می‌فرماید:

خطای دیگر آنها بدبین کردن تودهٔ جوان به روحانیت بود که دولت با تمام قوا

۳۰. بنگرید: تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد، ص ۲۷۶.

۳۱. صحیفهٔ نور، ۱۷۷/۱۶. ۳۲. همان، ۳۲۹/۱۲-۳۲۶.

۳۳. تاریخ معاصر ایران از دیدگاه امام خمینی. به کوشش سیدمحمد هاشمی تروجنی - حمید بصیرت‌منش، تهران، نشر عروج، ۱۳۷۸، ص ۱۱۱.

۳۴. تاریخ معاصر ایران از دیدگاه امام خمینی. ص ۱۱۰، (از کشف‌الاسرار، ص ۱۸۹).

کوشش در آن می‌کرد که به واسطه آن تفکیک قوه روحیه و ماده از یکدیگر گردید و زیانهای کمرشکن به کشور وارد شد از دست دادن این قوه معنوی و مادی کار مملکت را عقب انداخت و تا این دو قوه را برنگردانیم به همین حال هستیم.^{۳۵}

رضاخان این اندیشه تجدد را از برخی میراث‌خواران مشروطه برگرفته و پس از آنکه شاهد فعالیت‌های آتاتورک در ترکیه شد کوشید تا کاملاً آدای وی را درآورد، این مطلبی است که امام بارها بر آن تکیه کرده‌اند. از جمله می‌فرمایند:

این مرد بی‌صلاحیت وقتی که به ترکیه رفت، آنجا دید که آتاتورک یک همچو کارها و همچو غلطهایی کرده است؛ از همانجا، از قراری که آن وقت می‌گفتند، تلگراف کرده است به عمال خودش که مردم را متحدالشکل کنید. [کار دوم او به تقلید از آتاتورک] قضیه کشف حجاب [بود] با آن فضاحت. خدا می‌داند که به این ملت ایران چه گذشت.^{۳۶}

امام در کشف‌الاسرار، که آن را در دهه بیست نگاشته، همین اندیشه‌ها را درباره رضاخان و استعمار داشته است. ایشان ابتدا اشاره می‌کند که استعمارگران «قبل از بیست سال دیکتاتوری، نقشه‌های خود را نسبتاً با نزاکت و آرامش می‌خواستند عملی کنند. با روزنامه‌ها و تبلیغات که از قفقاز و کلکته و مصر [می‌آمد]» اما پس از آن در دوره رضاخان فعالیت خود را بیشتر کرده از طریق عامل خود رضاخان فعالیت خود را به شیوه جدید آغاز کردند. رضاخان و آتاتورک نقشه‌های استعمار را «به‌طور اجبار، با سرنیزه و اجبار عملی کردند» و از طرف دیگر:

مردم را با تبلیغات و کاریکاتورهای روزنامه‌ها، و از طرفی با فشار سخت به روحانیین و خفه کردن آنها در تمام کشور و از طرفی با شایع کردن اسباب عشرت و ساز و نواز و سرگرم کردن مردم به کشف حجاب و کلاه لگنی و مجالس سینما و تئاتر و بال و آن چیزها که می‌دانید و گول زدن آنها را به اینکه این‌گونه بازیها تمدن و تعالی کشور است و دینداران مانع از آن هستند، پس آنها [مانع] ترقیات کشور و اساس زندگی هستند، با این حيله‌ها و صدها مانند آن، آن توده را از روحانی دلسرد کردند و علاقه به دین دنبال آن از بین رفت. کارمندان دولت هم که عضو مؤثر کشورند، یک دسته کمی از آنها که تا اندازه‌ای ملتفت قضایا بودند، به واسطه گرفتن پستهای حساس، دست پیمان به اجانب داده، بر علیه مصالح کشور قیام و اقدام کردند و یک

۳۵. تاریخ معاصر ایران از دیدگاه امام خمینی. ص ۱۱۰ (از کشف‌الاسرار، ص ۱۸۹).

۳۶. صحیفه نور، ۲۹۹/۳.



زمان تألیف کشف‌الاسرار

دستهٔ زیاد گول آنها را خورده و با ساده‌لوحی، ترقیات کشور را به این بازیچه‌ها پنداشتند و هر چه اسم تجدد روی آن آمد، بدون سنجش پذیرفتند و از کلمهٔ ارتجاع به طوری آنان را ترسانیدند که هر قدر مفساد یک موضوعی را دیدند، برای آنکه به آنها نگویند کهنه‌پرست یا فئاتیک چشم از مصالح کشور پوشیدند و ننگ خیالی این کلمهٔ موهوم را به خود نخریدند.^{۳۷}

برخوردهای جسارت آمیز با روحانیت

امام، افزون بر آنکه خود ناظر بسیار از برخوردهای زنندهٔ مأموران رضاخانی نسبت به روحانیت بود، دوستان زیادی نیز از آن دوره داشت که هر کدام به نوعی در جریان

۳۷. کشف‌الاسرار، صص ۳۳۰-۳۳۱.

برخوردهای مأموران رضاخان آزار و اذیت شده بودند. این خاطرات و داستانها برای ایشان بسیار دشوار بود و نمونه‌هایی از آنها را در مطاوی سخنرانیهای خود ابراز و حتی مکرر از آنها یاد می‌کردند.

اصولاً برای حاکمیت پهلوی، به ویژه در دوره رضاخانی که کارش را از قزاقخانه آغاز کرده بود، زور مهم‌ترین ابزار بود. به فرمایش امام، رضاخان گفته بود که یک سرباز دزد ارزشش برای او بیشتر از تمام معارف ایران است. رضاخان معتقد بود که می‌باید و می‌توان، به زور سرنیزه، همه چیز را حل کرد. برای اصلاحات نیز، که شامل متحدالشکل کردن لباس مردم، برداشتن عمامه از سر روحانیان و کم کردن شمار آنان و مهم‌تر از همه برداشتن حجاب، تعطیل مجالس روضه‌خوانی بود، همه اینها در درجه نخست به وسیله زور و با قدرت شهربانی باید از میان می‌رفت و البته کنارش مجالس توجیهی نیز، که تئوریسین آنها محمود جم، علی اصغر حکمت، تقی‌زاده، پیرنیا و دیگران بودند، در هر اداره و شهری برگزار می‌شد. اما نیروی اصلی، پاسبانهای شهربانی بودند که چادر را از سر زنها می‌کشیدند و لباس روحانیت را از تن علما به در می‌آوردند.

این برخورد، سبب شدت گرفتن فضای استبدادی کشور و آزار همه مردم شد. مردمی که رضاخان را به خاطر تأمین امنیت در ایران دوست می‌داشتند، یک مرتبه مواجه با ناامنی از طرف خود مأموران دولتی شدند. همه جا تحت کنترل آنها بود. هیچ حمایتی حق نداشت که زنی را با چادر راه دهد، بلکه زنان می‌بایست با کلاه وارد می‌شدند.

این برخورد خشن، که خاطرات تلخ آن را همه زنان و مردان آن روزگار به یاد دارند، چیزی است که به شدت بر ذهن امام تأثیر گذاشته و ایشان بارها در سخنرانیهای خود از فشاری که در قم بر مرد و زن و به ویژه، به دلیل مرکزیت روحانیت این شهر، بر روحانیان بوده و آنان مجبور بودند از صبح تا شام در باغات اطراف قم باشند، سخن گفته‌اند.^{۳۸} امام در این باره خاطراتی دارد که برخی از آنها را در سخنرانیها مکرراً نقل می‌کند. از جمله اینکه مجالس روضه در خانه برخی از علما - مانند آیت‌الله صدوقی - پیش از نماز صبح برگزار می‌شد تا دور از چشم مأموران دولتی باشد. برداشتن عمامه به زور یکی از روشهای عادی پاسبانهای شهربانی بود. همان‌طور که کشف حجاب به معنای برداشتن چادر از سر زنان کاری عادی بوده است. امام می‌فرماید:

بعضی از محترمین معممین [را] که نمی‌خواهم اسمش را ببرم، بردند در کلاتری و

همانجا با چاقو عبا و قبایش را بریدند به شکل اینکه کت و شلوار باید باشد و
رهايش کردند.^{۳۹}

برخوردهای فرهنگی و تبلیغی بر ضد روحانیت

علاوه بر برخوردهای خشن استبدادی، انجام دادن کارهای فرهنگی - تبلیغی برای تضعیف و جهه احکام دین و موقعیت روحانیت در جامعه، کاری بود که نه تنها حکومت بلکه همه روشنفکران غربگرا و مارکسیست به آن توجه داشتند. در واقع، آنان دشمن اصلی خود را مظاهر دینی جامعه می‌دانستند و این هم ناشی از همان نگرش تجددگرایانه بود که صحبتش رفت. اینان در نوشته‌ها و سخنرانیها و مطبوعات روحانیت را به صورتهای مختلف به تمسخر می‌گرفتند و در این کار، با یکدیگر هماهنگ بودند. در واقع همزمان با شدت یافتن نگرش تجددگرایانه در ایران که محصول اندیشه‌های وارد شده از غرب، پیش و پس از مشروطه، بوده و در دوره رضاخان به اجبار به صحنه عمل وارد شده بود، روحانیت، به عنوان چهره ضد توسعه و تجدد، سخت مورد تمسخر بود. پشتوانه اصلی این تبلیغات آن بود که عقب‌افتادگی این ملت از روحانیت است و باید آنها را قلع و قمع کرد.

این تبلیغات میان عامه مردم تأثیر زیادی گذاشته بود؛ و، به ویژه، یک جهت این تأثیرگذاری بر مردم، سخت بر ذهن امام اثر گذاشته بود، چنان‌که چند بار آن را تکرار کردند.

در این باره امام دو خاطره دارند. یکی نقلی از دوستشان مرحوم حاج شیخ عباس تهرانی است که سخت قلب امام را آزار داده و در این باره می‌فرماید (۲۲ شهریور ۵۸):
... همه مسائل را من شاهد بودم... این قصه را من کراراً گفتم و چون در قلب من یک امر ناراحت‌کننده‌ای بوده حالا هم عرض می‌کنم. مرحوم حاج شیخ عباس تهرانی - رحمه الله تعالی - ایشان فرمودند که من از اراک می‌خواستم بیایم قم، رفتم که اتومبیلی سوار بشم، کرایه کنم و بیایم. آن شوfer اتومبیل گفت که ما عهد کرده‌ایم که دو طایفه را سوار اتومبیل نکنیم: یکی آخوندها را و یکی هم فواحش را.^{۴۰}

مورد دیگر که برای خود امام رخ داده بود، این بوده است که ماشینی که ایشان در آن سوار شده، در نیمه راه سوختش تمام شده و شوfer ماشین، آن را گردن شیخی گذاشته که در ماشین بوده است. امام می‌گوید: چون من سید بودم به من چیزی نگفتند.^{۴۱} امام درباره تأثیر این تبلیغات گسترده می‌فرماید (۹ بهمن ۵۷):

تبلیغاتشان طوری در ملت تأثیر کرد که ملت هم، بسیاری از آنها، البته نه همه، بسیاری از قشرهای ملت هم مخالف شدند با روحانیت.^{۴۲}

طبیعی بود که وقتی آن همه تلاش در این ارتباط صورت می‌گرفت، میان مردم نیز تأثیر می‌کرد:

جدیت کردند با دست عمال خودشان، با روزنامه‌نویسها، با همه بوقهای تبلیغاتی، که این جمعیت را از مردم جدا کنند و یک وقت همه عمامه‌ها را باید بردارند. عمامه‌ها را برداشتند؛ طلبه‌ها نمی‌توانستند در خیابانها بروند. در زمان رضاخان این‌طور بود.^{۴۳}

در تحلیلهای آنها عقب‌ماندگی ایران از آمدن و نفوذ اسلام به ایران دانسته شده و روحانیت به عنوان ابزار نشر اسلام مورد تحقیر جمعی نحلّه روشنفکری و متجدد از هر نوع و قشر قرار گرفت.

در این باره مطلب دیگری که بر ذهن تاریخی امام اثر گذاشته، برخورد شعرای وابسته به نحلّه روشنفکری - اعم از موافق و مخالف دولت پهلوی - است که با تمام وجود در اشعار خود روحانیت را مورد استهزا قرار دادند. دایره این مطلب به قدری وسیع بوده است که اگر مجموعه آنچه به طنز و شعر و داستان و لطیفه و غیره که درباره روحانیت گفته شده، جمع‌آوری شود کتاب پر حجمی خواهد شد.

امام پس از شرحی از سیاست رضاخان بر ضد روحانیت می‌فرماید (۳ دی ۵۸):
[رضاخان] روحانیون را آن‌طور کوبید که تبلیغات راه انداختند شعرا بر ضد روحانیون؛ دستگاه تجهیز شدند بر ضد روحانین. به طوری که قشرهای ناآگاه هم برگشتند از روحانی.^{۴۴}

و در جای دیگر (۲۶ اردیبهشت ۵۸):

از جمله چیزهایی که در زمان رضاخان به تبع آتاتورک انجام گرفت یکی اتحاد شکل بود و یکی کشف حجاب. آن وقت این اتحاد شکل و این کشف حجاب را در بوق و سرنا بلندگوهای آنها چه تعریفهایی کردند؛ چه مداحیهایی کردند؛ از آخوند که مخالف با این مسائل بود، چه تکذیبهایی کردند؛ چه شعرهایی گفتند. شاید

شعرهایش را بعضی‌اش را شنیده باشید. چه شعرهای هجوی می‌گفتند که گفتنی نیست.^{۴۵}

یکی از چیزهایی که امام به خاطر دارد، اشعار عارف قزوینی است که البته امام اسم او را نمی‌آوردند و فقط اشاره به شعر او دارند و اینکه شعرش را هم حفظ بوده‌اند. تحلیل امام در این ارتباط جالب است:

از آن طرف هم نویسنده‌هایی که از خودشان هستند یا بدتر از خودشان هستند به این مسائل کمک می‌کردند. یکی از شعرشان، در همان عصر - مضمون شعرش را می‌گویم، شعرش هم یادم هست - می‌گوید تا آخوند و قجر در این مملکت هستند، این ننگ را کشور دارا به کجا ببرد. این ننگ اینک آخوند در این مملکت هست، کشور دارا این ننگ را به کجا ببرد. آن وقتی که رضاشاه غلبه کرد، شاعر اینها منطقش این بود که ننگی است؛ روحانیون در اینجا ننگ است.^{۴۶}

شعری که امام از آن یاد کرده، شعری از عارف قزوینی بود که در دیوانش هم چاپ شده است.^{۴۷}

تا که آخوند و قجر زنده در ایرانند این ننگ را کشور دارا به کجا خواهد برد دیوان عارف مملو از این قبیل اشعار ضدآخوندی و یکی از سندهای جنایت روشنفکرزده‌ها بر ضد این نیروی معنوی - ملی در ایران است که به شهادت حافظه موجود در تاریخ ایران، هم ضد استعمار بوده و هم ضد استبداد و همیشه از منافع مردم دفاع می‌کرده؛ و البته بی‌عیب و نقص فقط خداست.

این عارف که روزگاری ندای میهن‌پرستی و ملی‌گری می‌داد، مانند بسیار و بلکه بیشتر روشنفکران عصر مشروطه، در خدمت اهداف تجدد رضاخانی درآمد. این قبیل افراد، خطه اصلی این دولت بودند و زمینه‌های فرهنگی روی کار آمدن و بقای آن را فراهم کردند. عارف در سال ۱۳۴۱ قمری در آستانه سلطنت رضاخان می‌گوید:

ترک حجاب بایدت ای ماه رو مگیر / در گوش و عظمی‌آبرو مگیر
بالا بزن به ساعد سیمین نقاب را / گر هرچه شد به گردنم، آن را فرو مگیر
چون شیخ مغز خالی پر حرف و لابه‌گوی / ایراد بی‌جهت سر هر گفت و گو مگیر^{۴۸}
در خور ذکر است که عارف قزوینی یک شاعر ملی و وطن‌پرست در مشروطه بود که

۴۵. همان، ۳۳۳/۷. ۴۶. همان، ۳۹۵/۹. و بنگرید: ۳۸۹/۱۲.

۴۷. دیوان عارف قزوینی. به کوشش سیف آزاد. تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۱.

۴۸. همان، ص ۲۷۳.

در دولت رضاخان محبوبیتش را حفظ کرد و در آخر در تشییع جنازه اش هم تمام دولتیها شرکت داشتند. او یک روز برای مشروطه روز دیگر برای جمهوری و عاقبت هم برای رضاخان ستایش نامه نوشت؛ کسی است که در راه تجدد به هر دری زد. در یکی از تصنیفهای او چنین آمده: ۴۹

شکم ز آخوند همچو سفره پاره تو همچو مال اوقاف کن ببینم
در اتلاف نفوس جنس آخوند به حکم عقل اتلاف کن ببینم

وقتی راجع به خدائشناسی از این عارف قزوینی پرسشی می پرسند، می گوید:
البتة انسان در هر حالی که هست باید یک رابطه معنوی با خدای خودش داشته باشد؛ اما لازم نمی دانم که حتماً آن رابطه را باید از راه نماز شب خواندن پیدا کرد؛ خیر، بلکه برخلاف آن عقیده دارم. به خاطر هم هست ایام جوانی اغلب در دل شب یا نزدیک سحر از خواب برخاسته با جام سماور شراب می خوردم و در آن حال مستی و تنهایی با خدای خویش مشغول راز و نیاز و سوز و گداز می شدم. ۵۰

الحق که باید گفت عارف، عارف بوده است!!

یکی از اساسی ترین کارهای تبلیغی حکومت رضاخان از بین بردن مجالس روضه خوانی بوده است. امام می فرماید: در آن وقت یکی از حرفها که رایج بود [این بود که] گفتند: ملت گریه، برای اینکه مجالس روضه را از دستشان بگیرند. ۵۱ این هم یکی از روشهای مبارزه با مظاهر دینی و روحانیت بود که به هر حال در این مجالس می توانست با مردم سخن بگوید و اعتراض خود را نسبت به حکومت در قالب بیان تاریخ کربلا اظهار کند. امام بر تعطیل کردن مجالس روضه خوانی خیلی تکیه کرده و آن را نکوهش نموده است؛ ایشان در بیان فعالیت های رضاخان بر ضد مذهب می فرماید:

یک رشته هم جلوگیری از منابر و جلوگیری از روضه خوانی و خطابه، به هر عنوان در تمام ایران [بود]. شاید اتفاق می افتاد که عاشورا یک مجلس نداشت. بعضی از اشخاص که یک قدری جرئت داشتند نصف شب، آخر شب، سحر مجلس داشتند که اول اذان تمام بشود. ۵۲

در واقع نه تنها مجالس روضه خوانی که مدارس دینی هم از میان رفت. بسیاری از مدارس دینی به مدارس دولتی تبدیل شد و برخی از آنها به صورت کاروانسرا و انباری برای اجناس بازارها درآمد. امام با اشاره به برخورد رضاخان با مراکزی که روحانیت

۴۹. دیوان عارف قزوینی، همان، ص ۴۲۳.

۵۰. دیوان، ص ۵۲۳.

۵۱. صحیفه نور، ۳۰۰/۳.

۵۲. تاریخ معاصر از دیدگاه امام خمینی، ص ۱۲۳.



کارت پستال امام در سال ۴۲، در زمان اوج مبارزه علیه شاه

می‌توانست از آن طریق وظایف خود را انجام دهد می‌فرماید:

تبلیغات روحانی در آن بیست سال که ممکن بود انجام بگیرد، مجالس تبلیغ آنها، حکم تریاک قاچاق یا بدتر از آن پیدا کرده بود. مدارس علمی را، که سرچشمه این منظور بود، در تمام کشور از آنها گرفته یا بستند و یا مرکز فحشای مشتی جوان تازه‌رس قرار دادند. مدرسه مروی را، که از آن هزاران عالم روحانی بیرون آمده بود، جایگاه مشتی ارامنه کردند. مدرسه سپهسالار را به مشتی جوانها که با نام مدرسه، موقوفات آن برای پشت میز نشستن تربیت می‌شد واگذار کردند و امروز – یعنی پس از رضاخان – هم به همان حال باقی است. گویندگانی به نام «وعظ و خطابه» از پیش خود انتخاب نمودند که بعضی از آنها به جای دعوت به دین، دعوت به مقاصد شوم

رضاخان که مقاصد اجانب بود، می‌کردند.^{۵۳}

نوع دیگری کار فرهنگی وجود داشت که اساس دین را هدف قرار داده و این نیز سخت مورد توجه امام بود. در این اقدام، همه نیروهای مخالف دین شرکت داشتند؛ اما فعال‌ترین آنها، گروه‌های کمونیستی بودند که پس از انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷- دو سه سال پیش از روی کار آمدن رضاخان - در ایران فعال شدند. راه نفوذ آنها جمهوری آذربایجان و از آنجا به سوی رشت و تبریز بود. بسیاری از سوسیالیست‌ها و روشنفکران چپ ایرانی در آلمان و دیگر کشورهای اروپایی با این قبیل اندیشه‌ها آشنا شده بودند. در تبلیغات کمونیست‌ها دین افیون توده‌ها دانسته می‌شد و روحانیان از هر جهت عامل تخدیر و به عنوان یک گروه ارتجاعی^{۵۴} معرفی می‌شدند. این حرکت، برای مارکسیست‌های انقلابی به این معنا بود که روحانیت مانع انقلاب توده‌هاست؛ اما شگفت آنکه نوشته‌های آنها بر ضد دین به راحتی منتشر می‌شد و تا وقتی بوی تحزب و سیاست نداشت مخالفتی با آن صورت نمی‌گرفت. امام با این تبلیغات کاملاً آشنا بود و به حساب حساسیتی که روی دین داشت در این زمینه نیز حساس شده بود. امام از قول آنان نقل می‌کند که می‌گفتند:

اینها - یعنی روحانیت - با وعده بهشت و با وعده این‌طور چیزها مردم را آرام می‌کنند، لالایی می‌گویند برای مردم، مردم را بیهوش می‌کنند و قدرتمند‌ها مردم را می‌چاپند؛ در صورتی که اگر هر منصفی به تاریخ انبیا مراجعه کند، می‌بیند که انبیا بودند که توده‌ها را بیدار می‌کردند بر ضد دولت‌ها.^{۵۵}

روشنفکران غرب‌زده و مستفرنگ هم همین حرف‌ها را در سراسر دوره رضاخان می‌زدند. قشر جدیدی که پس از مشروطه تربیت شده بود، با همین اهداف شکل گرفته بود. امام از قول آنها نقل می‌کند که مرتب می‌گفتند:

اسلام کهنه شده است؛ دیگر حالا وقت عصر نوینی است، حالا عصر تجدّد است، حالا عصر موشک است. در عصر موشک دیگر اسلام نباید مطرح بشود.^{۵۶}

بدنام کردن روحانیان، به صورتهای دیگری هم بود. از جمله اینکه زمانی انگلیسی شدن لکه ننگ بود. با اینکه همه کارگزاران اصلی دولت رضاخانی از وابستگان به این سیاست بودند، اما برای اینکه از ذهنیت بد مردم نسبت به انگلیسیها بر ضد روحانیت

۵۳. کشف‌الاسرار، ص ۳۳۲.

۵۴. اصولاً کلمه ارتجاعی، یک مفهوم مارکسیستی و در دایره وسیع‌تر مربوط به فلسفه‌های تکاملی است.

۵۵. صحیفه نور، ۴۴/۷.

۵۶. صحیفه نور، ۳۹۴/۹.

استفاده کنند آخوندها را متهم به انگلیسی بودن می‌کردند. امام روی این نکته تکیه زیادی کرده و در چندین مورد آن را گوشزد کرده است.^{۵۷} از جمله در موردی با توجه به سیاست فرهنگی پهلویها در میان عوام مردم می‌فرماید (تیر ۵۹):

اینها می‌گفتند: اینها [روحانیت] عمال انگلیسها هستند. این را من خودم با گوشم در یک اتومبیلی که در تهران یک وقت نشسته بودم، دیدم که آن یکی به آن می‌گوید - ما سه نفر بودیم که معمم بودیم - گفت من مدتهاست این، این هیكلها را ندیده‌ام. اینها را انگلیسها درست کردند در نجف و قم برای اینکه ملت ما را چه بکنند.^{۵۸}

تعبیر ارتجاع و کهنه‌پرست برای روحانیان، ابزاری بود که در سراسر دوره پهلوی اول و دوم به کار می‌رفت. در این دوره، حتی کسانی که اظهار تدین می‌کردند، به نوعی می‌کوشیدند تا خود را روشنفکر جلوه دهند و این زمینه را برای نشر اندیشه‌های غربی در دل تفکرات اسلامی فراهم کرد.

متحدالشکل کردن و مسئله کشف حجاب

از دید امام یکی از کارهای زشت و ضدملی و اسلامی این دوره کشف حجاب و متحدالشکل کردن لباسها بود. به یاد داریم که پس از پیروزی انقلاب هم امام بلافاصله روی مسئله حجاب حساسیت نشان داد؛ طبیعی است که این مسئله، به عنوان یک حکم قرآنی، چنین حساسیتی را هم داشته باشد.

امام دریافت درست و آگاهانه‌ای از قضایای کشف حجاب داشت. نخستین مسئله که امام روی آن حساسیت داشت تقلید رضاخان از آتاتورک بود که کوشید هرچه در عثمانی صورت گرفته در اینجا نیز پیاده کند. امام در این باره می‌گوید (دی ۱۳۵۶):

بهانه دومی که باز به تقلید از آتاتورک بی‌صلاحیت - آتاتورک مصلح غیر صالح - باز انجام داد، قضیه کشف حجاب [بود] با آن فضاحت. خدا می‌داند که به این ملت چه گذشت در این قضیه کشف حجاب. حجاب انسانیت را پاره کردند اینها. خدا می‌داند که چه مخدراتی را اینها هتک کردند، و چه اشخاصی را هتک کردند. علما را وادار کردند با سرنیزه که با زنهایشان در مجالس جشن، یک همچو جشنی که با خون دل مردم با گریه تمام شد [شرکت کنند].^{۵۹}

۵۸. صحیفه نور، ۴۶۷/۱۲؛ و بنگرید: ۳۹۴/۴.

۵۷. تاریخ معاصر، ۱۲۷.

۵۹. همان، ۲۹۹/۳.

اندیشهٔ احمقانهٔ رضاخان، مانند آتاتورک، این بود که لباسهای سنتی و محلی مانع تجدد است و باید از بین برود. به همین دلیل طرح متحدالشکل کردن لباسها را داد و به زور سرنیزه شروع به اجرای آن کرد. در این زمینه البته گاه تغییر عقیده نیز داده می‌شد. امام در جایی می‌فرماید:

آن روز که کلاه پهلوی سر آنها گذاشتند همه می‌گفتند مملکت باید شعار ملی داشته باشد. استقلال در پوشش، دلیل استقلال مملکت و حافظ آن است. چند روز بعد کلاه لگنی گذاشتند سر آنها؛ یک دفعه حرفها عوض شد، گفتند: ما با اجانب مرادوه داریم باید همه همشکل باشیم تا در جهان باعظمت باشیم.^{۶۰}

آگاهیم که تا سال ۱۳۱۴ شمسی کلاه پهلوی یعنی کلاه یک لبه رسم بود. پس از بازگشت رضاخان از ترکیه، عقیدهٔ وی تغییر کرد و کلاه شاپو باب گردید تا به قول رضاخان، اختلاف ظاهری ایرانیها با اروپاییها برداشته شود. مخبر السلطنهٔ هدایت می‌نویسد:

در ملاقات، روزی شاه کلاه [شاپوی] مرا برداشت و گفت حالا این چطور است؟ گفتم فی‌الجمله از آفتاب و باران حفظ می‌کند؛ اما آن کلاه [پهلوی] که داشتیم اسمش بهتر بود. آشفته چند قدمی حرکت فرمودند، گفتند: آخر می‌خواهم هم‌رنگ [اروپاییها] شویم که ما را مسخره نکنند. گفتم البته مصلحتی در نظر گرفته‌اند. در دلم گفتم زیر کلاه است که مسخره می‌کنند و تقلیدهای بی‌حکمت.^{۶۱}

بحث کشف حجاب که با زور و تحمیل دنبال شد سخت در ذهنیت تاریخی امام اثر کرده، آن را به عنوان یک اقدام ضد اسلامی آن هم با روشهای خشن مورد سرزنش فراوان قرار داده و ظلمی نابخشودنی در حق زنان ایرانی دانسته است. ایشان از این هم که علما به رضاخان اعتراض کردند و او پاسخ رد داده و گفته بود که شما مشغول کار خودتان باشید، سخت ناراحت بوده‌اند.^{۶۲}

ایشان دربارهٔ برخورد خشن مأموران، اشارات فراوانی دارد. در یک مورد، از رئیس نظمیه‌ای یاد می‌کند که دماغش خون افتاده بود و نشسته بود. در این وقت، زنی را با چادر یا روسری دید، «اعتنا به خون نکرد و پرید به او».^{۶۳} در مورد دیگری می‌فرماید (۴ آبان ۵۸):

۶۰. تاریخ معاصر ایران از دیدگاه امام خمینی، ص ۱۳۲؛ (از کشف الاسرار، ص ۲۲۳).

۶۱. صحیفهٔ نور، ۱۳۷/۱۶.

۶۲. خاطرات و خطرات، ص ۴۰۷.

۶۳. صحیفهٔ نور، ۴۲۲/۶.

در طول این مدت هم گرفتاریهای همه جانب ملت ما را، چه مردها و چه زنها، می‌داند. شاید بسیاری را یادتان نباشد که من یادم است که اینها در زمان رضاخان به اسم اتحاد شکل، به اسم کشف حجاب، چه کارها کردند، چه پرده‌ها دریدند از این مملکت، چه زورگوییها کردند و چه بیچه‌ها سقط شد در اثر حمله‌هایی که اینها می‌کردند به زنها که چادر از سرشان بکشند.^{۶۴}

اصلاحات دینی

مطلب دیگری که در اندیشه تاریخی امام در آن روزها تأثیر گذاشته و ایشان را نگران کرده بود حمایت دولت پهلوی از برخی از روحانیانی بود که تحت عنوان اصلاح در دین فعالیت می‌کردند. یک نمونه شریعت سنگلجی (۱۲۶۹-۱۳۲۲) بوده است که داعیه اصلاح دین و مذهب را داشته است. احمد کسروی، مورخ معروف، نیز داعیه اصلاحگری داشته و در زمینه مبارزه با تشیع و دین، فعالیت‌های فراوانی از خود نشان داد. در برابر این افراد، دولت هیچ‌گونه مخالفتی نداشت و اجازه چاپ کتابهای ضددینی و مذهبی کسروی را صادر می‌کرد، آن هم درست در دوره‌ای که شدیدترین سانسورها اعمال می‌شد.

امام در این باره می‌فرماید:

در این میان چند تن آخوند... که از علم و تقوا یا دست کم تقوا عاری بودند، به نام روحانیت ترویج کردند و با نام اصلاحات، برخلاف دین، آنها را به نوشتن و گفتن و ادار کردن و کتابهای آنها را با اجازه اداره مطبوعات با خرج خود یا کسانی که گول خورده بودند، به طبع می‌رساندند و اگر کتابی بر ضد آن نوشته می‌شد، طبع آن را اجازه نمی‌دادند چنانکه کتاب اسلام و رجعت که نوشته شد، یکی از روحانیان قم کتاب ایمان و رجعت را نوشت و دروغپردازی و خیانتکاری شریعت سنگلجی را آفتابی کرد و نگذاشتند چاپ بشود.^{۶۵}

امام کتاب کشف‌الاسرار خود را در برابر این قبیل اصلاحگریهای به ظاهر دینی که از سوی شخصی با نام حکمی‌زاده در رساله اسرار هزار ساله نوشته شده بود، تألیف کرد.^{۶۶} این اثر نمونه بسیار جالبی از اندیشه‌های امام نسبت به تبلیغات سوئی است که در آن زمان بر ضد مذهب جعفری صورت می‌گرفت. تألیف کتاب کشف‌الاسرار نشان می‌دهد که

۶۴. صحیفه نور، ۴۹۰/۱۰. ۶۵. تاریخ معاصر، ص ۱۴۱ (از کشف‌الاسرار، ص ۳۳۳).

۶۶. رساله‌های دیگری هم در رد بر اسرار هزار ساله نوشته شد که از آن جمله رساله پاسخنامه اسلامی رد بر اسرار هزار ساله، اثر آیت‌الله شیخ محمدعلی همت‌آبادی است که به سال ۱۳۶۴ق در تهران چاپ شده است.

امام تا چه اندازه در مورد این حرکت اصلاح دینی حساس بوده و موضع انتقادی نسبت به آن داشته است.

ایرانگرایی

امام به تفکر ایرانیگری و باستانگرایی دوره رضاخان نیز، که آن هم ساخته روشنفکران و متجددان بوده، توجه داشته است. در این زمینه نیز یک رخداد، سخت امام را تحت تأثیر قرار داده و آن مجلسی بوده که در آن برای حمله اسلام به ایران و ضررهای آن، روشنفکران گریه کرده‌اند:

یک مجلسی درست کردند در همان زمان آن شخص - شاید در اواخر زمان او - که در آن مجلس نمایش غلبه اسلام بر ایران بود که لشکر عرب آمد و غلبه کرد و... ایران را گرفت و آن وقت عربستان هم جزء [جزو] اینجا بود. آنجا دستمالها را درآوردند به گریه، گریه اینکه اسلام آمد و ایران را اسلامیش کرد، گریه کردند در یک مجلس عمومی... برای این بود که مردم [را] از اسلام همچین بترسانند که اسلام آمد و به کلی اوضاع را به هم زد.^{۶۷}

همه شعرا و خطبا و نویسندگان وابسته این قبیل تحلیلها را مطرح می‌کردند. از اواسط زمان قاجار میرزا فتحعلی آخوندزاده، این روضه‌خوانی را برای ایران به راه انداخته و با زردشتیهای یزد برای از دست رفتن ایران ساسانی اظهار همدردی می‌کرد. شاعرانی مانند عارف قزوینی (م ۱۳۱۲ش) هم که از شاعران آزادیخواه و در واقع تجددخواه بودند، همین حرفها را در اشعارشان تکرار می‌کردند. عارف می‌گوید:

از آن روز تا روزگار عرب	که شد بر عجم روز چون تیره شب
همه خاندانهای والاتبار	از ایران سوی هند بستند بار
از این خانه بیرون به خواری شدند	فراری به صد سوگواری شدند ^{۶۸}
تا که شد پای عرب باز در ایران ز آن روز	خبر خرمی از کشور ساسان نرسید ^{۶۹}

برای همین اشعارش در دفاع از زردشتیها بود که زردشتیهای هند از او دعوت کردند تا نزد آنها برود که نرفت و می‌گفت ای کاش رفته بود و آن وقت این شرح را در روزنامه‌های اجنبی می‌نوشت که: «منی که راضی نشدم استخوان پدر خود را به خاک اجنبی روانه کنم و برخلاف وصیت پدر رفتار کردم، عاقبت این خاک اجنبی‌پرست و

۶۷. صحیفه نور، ۳۹۵/۹. ۶۸. دیوان عارف، همان، صص ۴۷۹-۴۸۰.

۶۹. دیوان عارف، همان، صص ۲۶۲-۲۶۳.

محیط و مملکت من کاری کرد که مرا، با آن همه علاقه، از خود دور نمود؛ رفتم که استخوان خود را در خاک بیگانه خاک کنم.^{۷۰} اشاره‌اش به ترک وصیت پدرش در انتقال جنازه او به عتبات است.

تلاش فرهنگی حاکمیت مشترک پهلوی و شرکای روشنفکر، آن بود که پس از حذف اسلام، ایدئولوژی جدیدی جایگزین کنند که این ایدئولوژی چیزی غیر از تفکر ملی‌گرایی نبود؛ البته چون عنوان وطن‌پرستی داشت، زمینه مقبولیت هم داشت. امام در این باره می‌فرماید:

اساس این بود که اسلام را از بین ببرند. تاریخ اسلام را به اسم اینکه ما خودمان یک کذایی هستیم، تاریخ اسلام را می‌خواستند از بین ببرند، موفق نشدند... همه چیز را اینها می‌خواستند از بین ببرند؛ اسلام را ضعیف‌تر کنند و مردم را از آنهایی که کار برای اسلام می‌کردند یا کارشناس اسلام بودند جدا کنند، به اسم اینکه اینها مرتجع هستند.^{۷۱}

حمله به اسلام و دفاع از زردشتیگری، یکی از اساسی‌ترین کارهای متجددان و نوگرایان ضداسلام و عرب بود که، با قلمهای زهرآگین خود، بی‌پروا به اسلام حمله می‌کردند و خواسته یا ناخواسته فرهنگ سنتی خود را مورد حمله قرار می‌دادند. برای نمونه می‌توان به ابراهیم پورداود اشاره کرد که در نوشته‌های پژوهشی و ادبی خود، فراوان به این مسئله اشاره دارد. برخی از اشعار او که در منظومه یزدگرد شهریار آمده، چنین است:

از آن روز شد وازگون بخت زند	از آن روز گلزارها خار گشت
هنر خوار گشت و خرد تیره شد	سیه چادر افکند و شد شوم تن
ز مزدایرستان بر آمد غریب*	نیارست کس دین به یاد کرد

حتی شاعرانی مانند ملک‌الشعراى بهار که در مرز سنت‌گرایی و تجدد ایستاده بودند، در شمار نظریه‌پردازان ایران‌گرایی به شمار می‌رفتند. آگاهی که بهار تا چه اندازه به دین و مذهب تشیع احترام می‌نهاد و چه مقدار شعر در ستایش امامان سرود؛ با این همه، در شعری که به سال ۱۳۱۰ش برای کودکان دبستانی تحت عنوان «سرود مدرسه» سرود، هویت ایرانی را برای کودک ایرانی چنین ترسیم می‌کند:

ما همه کودکان ایرانیم
مادر خویش را نگاهبانیم

۷۱. صحیفه نور، ۲۴/۱۲.

۷۰. دیوان، ص ۴۶۶.

* در این باره و دیدگاههای او بنگرید: دانشنامه جهان اسلام، مدخل پورداود؛ آراء و دیدگاهها، ج ۵، ص ۷۸۸.

همه از نسل پور دستانیم
بچه قارن و نریمانیم
تیره اردشیر و ساسانیم
ما گل سرخ این گلستانیم*

همه از پشت کیقباد و جمیم
زاده کورش و هخامنشیم
پسر مهرداد و فرهادیم
ملک ایران یکی گلستان است

مبارزان این دوره

امام، به عنوان یک شاهد صادق از آن دوره، تنها مخالفان رضاخان را علما می‌داند. دلیلش هم روشن است؛ علما به سبب ایستادگی رضاخان در برابر دین در برابرش قیام کردند. علاوه بر آن، روحانیان مشروطه‌خواهی مانند حاج آقانو‌الله و مدرس، رضاخان را ضد مشروطه و مجلس می‌دانستند چون نه تنها سلطنت قاجار را منحل کرده و جمهوریخواه شده بود بلکه پس از روی کار آمدن، مجلس را هم به بازی گرفت و یک سلطان مستبد و البته متجدد شد.

در این میان، متجددان رضاخان را باور کردند؛ چرا که آنان مشکل اول ایران را محرومیت از تجدد می‌دانستند و با رفتاری که رضاخان از خود نشان داد، امید داشتند که وی کلید حل این مشکل باشد. پس از یک دوره پانزده ساله که از مشروطه گذشته و آزادی و آزادیخواهی همه چیز را به هم ریخته بود، متجددان برای نیل به اهداف خود، به استبداد متجددانه روی آوردند و تجسم و آمال و آرزوهای خود را در رضاخان مشاهده کردند. تقی‌زاده با آن دانش و تجدد خود، در این دوره تا حد آلت فعل تنزل مقام داده بود. اینان چیزی را که با قانون و مجلس مشروطه نتوانستند عملی کنند به دست استبداد رضاخانی در پی تحقق بخشیدن به آن بودند.

انتقاد امام از نیروهای ملی آن بود که با رضاشاه مبارزه نکردند و این با دایه مشروطه‌خواهی آنان سازگار نبود؛ اما حقیقت آن است که روشنفکران این عهد، تجدد صوری می‌خواستند و این با استبداد هم عملی می‌شد که شد. در این موقعیت، با وجود استبداد رضاخانی، چیزی به نام مجلس وجود نداشت و شهرت داشت که رضاخان گفته بود: لوایحی که به مجلس می‌فرستم باید امضا کنند والا دستور می‌دهم در این طویله را ببندند. به هر حال، میراث‌داران و میراث‌خواران مشروطه، رنج مبارزه با رضاشاه را برای آنچه سالها برای تحققش مبارزه کرده بودند، به خود راه ندادند. امام می‌فرماید:

از وقتی که رضاخان آمد تا امروز چند مرتبه قیام شد، کی قیام کرد؟ از این طبقات دیگر مردم، از روشنفکرش بگیر، از نمی‌دانم نویسنده‌اش بگیر و از اینها در این



عکس امام خمینی و حاج آقا مصطفی

قیامهای برضد، کی بود که قیام کرد. قیام آذربایجان را کی کرد؟ علمای آذربایجان مرحوم آمیرزا صادق آقا، مرحوم انگجی، دیگران کردند. قیام اصفهان را کی کرد؟ مرحوم حاج آقا نورالله... قیام خراسان را کی کرد؟ علمای خراسان، مرحوم آمیرزا یونس و مرحوم آقازاده و امثال اینها...^{۷۲}

امام در مورد دیگر، با اشاره به انگ ارتجاعی زدن به روحانیت که از زمان رضاخان به بعد مطرح بوده - و پس از انقلاب هم گروهکهای الحادی و منافق آن را مطرح می کردند - می فرماید (۴ تیر ۵۹):

در تمام مدتی که رضاخان آمد و کودتا را به پا کرد تا آخر، آن که ایستاد مقابلشان و شمش را گره کرد همین، همین مرتجعین بودند؛ همین آخوندهای مرتجع بودند؛ همینها قیام کردند بر ضد او، همینها روشنگری کردند برای مردم.^{۷۳}

۷۲. صحیفه نور، ۳۹۹/۹؛ و بنگرید عین همین تحلیل را در: ۲۱۷/۴.

۷۳. همان، ۴۶۷/۱۲.

و در مورد دیگر (۳ خرداد ۵۹):

گروهی که فقط قیام کرد در مقابل رضاخان، همان روحانیان بودند. یک دفعه از تبریز علمای تبریز، یک دفعه از خراسان علمای خراسان، یک دفعه از اصفهان که این از همه دامنه‌اش زیادتر بود.^{۷۴}

و در مورد دیگر (۲۲ اردیبهشت ۵۸):

شما می‌دانید که در ظرف پنجاه و چند سال در ایران چه گذشت. مسلماً همه شما شاهد نبودید از باب اینکه جوان هستید اغلب؛ لکن من از همان زمان، از کودتای رضاخان تا امروز، شاهد همه مسائل بوده‌ام... روحانیین را در هر جا که بودند یا به حبس کشید یا بعضی را تلف کرد، کشت. و در همان وقت آنهایی که قیام کردند بر ضد رضاشاه، روحانیان بودند؛ که یک دفعه مشهد قیام کرد و قضیه مسجد گوهرشاد پیش آمد و قتل عموم، قتل عامی که در مسجد گوهرشاد واقع شد؛ و یک دفعه از تبریز قیام شد... و بعدش علمای اصفهان قیام کردند...^{۷۵}

امام در جای دیگری با یاد از قیام مشهد، تبریز و قم، در مورد برخورد خشونت‌آمیز حکومت با رهبران روحانی این نهضتها می‌فرماید (۱۸ شهریور ۶۰):

مرحوم آقازاده را با یک شبکلاه از توی خیابان می‌بردند به دادگاه برای محاکمه؛ یک نفری که در خراسان آن قدر قدرت داشت، این قدر او را تحت سلطه آوردند. و این یک مسئله‌ای نبود که رضاخان با آقازاده مخالف باشد؛ نه، مسئله اساسی این بود که باید آخوند نباشد. زور، تبلیغات دامنه‌دار و اشعار اشخاصی که منحرف بودند و هکذا.^{۷۶}

البته دکتر مصدق در مجلس پنجم مخالف تغییر سلطنت قاجار بود، اما با این استدلال - و شاید در ظاهر - که رضاخان که شخصاً فردی کارآمد است، در صورت رسیدن به سلطنت، آن کارایی را نخواهد داشت! بعد از آن هم کناره گرفت؛ هیچ‌گونه همکاری‌ای با رضاخان نکرد چنانکه هیچ مبارزه‌ای هم با رژیم پهلوی در آن مقطع نداشت این شبهه هم وجود داشت که وی به سبب نسبتی که با قاجار داشت، از عدم تغییر سلطنت دفاع کرد.

مدرس شخصیت ممتاز این دوره

امام به همان اندازه که در مشروطه تحت تأثیر شخصیت ضدفرنگی شیخ فضل‌الله

نوری است، در دوره رضاخان تحت تأثیر و اعجاب شخصیت سید حسن مدرس است. البته امام بارها از مبارزات علمایی مانند حاج آقانورالله اصفهانی و علمای تبریز و مشهد که بر ضد رضاخان فعالیت کردند، یاد کرده، اما از مدرس خیلی متأثر است و ستایش زیادی از او دارد. امام که بی‌اندازه از رضاخان به عنوان عامل تمامی این مفساد، متنفر است، از اینکه می‌بیند یک روحانی یا به تعبیر ایشان «سید خشکیده لاغر با لباس کرباسی»^{۷۷} در برابر رضاخان قلدر ایستاده، سخت اظهار شعف می‌کند. به همین دلیل است که در فرمایشات امام، جملات فراوانی در ستایش مدرس نقل شده و می‌توان گفت به صورت یک اسوه برای امام مطرح شده است. امام از اراده و شجاعت مدرس خیلی ستایش می‌کند، از اینکه با جسارت در برابر رضاخان ایستاد و نترسید. «مدرس مثل یک گروه است».^{۷۸} این برگرفته از همان تعبیر قرآنی است که ابراهیم را اُمّت می‌داند. امام درباره ترس رضاخان از مدرس می‌فرماید (۲۷ مرداد ۵۸):

رضاشاه از مدرس می‌ترسید؛ آن قدری که از مدرس می‌ترسید از دزدهای سرگردنه نمی‌ترسید، از تفنگدارها نمی‌ترسید. از مدرس می‌ترسید که مدرس مانع بود از اینکه یک کارهای زشتی را انجام بدهد.^{۷۹}

علاقه امام به مدرس به حدی بود که طی حکمی در ۷ آذر ۱۳۶۴ فرمودند: سزاوار است که اولین اسکناس که در ایران به طبع می‌رسد عکس اولین مرد مجاهد در رژیم منحوس پهلوی [روی آن] چاپ شود.^{۸۰}

و در مورد دیگر:

آن روزی که رضاشاه آمد و آن همه کارها را کرد، باز یک آخوند بود که توی مجلس، به اسم مدرس - رحمه الله - مقابلش می‌ایستاد و می‌گفت: نه.^{۸۱}

امام یکی از اشتباهات تاریخی‌ای را که آن زمان رخ داد، چنین خاطرنشان می‌سازد (۱۶ آبان ۵۷):

یکی از اشتباهات این بود که مردم، یا آنهایی که باید مردم را آگاه کنند، پشتیبانی از مدرس نکردند. مدرس تنها مرد بزرگی بود که با او مقابله کرد و ایستاد و مخالفت کرد.^{۸۲}

۷۷. صحیفه نور، ۴۵۱/۱۶. ۷۸. همان، ۴۱۵/۷. ۷۹. همان، ۲۹۴/۹.
۸۰. همان، ۴۳۱/۱۹. ۸۱. همان، ۲۲۲/۴. ۸۲. همان، ۳۶۸/۴.

برخورد با عشایر

یکی از انتقادهای مهم امام به دولت رضاخانی در مورد سرکوب عشایر بود. امام از همان جوانی در این زمینه نظر داشتند و خودشان می‌فرمودند که در کشف‌الاسرار مطلبی در این باره داشته‌اند که آن جمله را قبل از چاپ دستور حذفش را داده‌اند (۱۹ فروردین ۵۸): یکی از خیانت‌های رضاشاه به ملت ما این بود که مأمور شده بود عشایر ما را سرکوب کند. من در یک کتابی راجع به این مطلب نوشتم، لکن نگذاشتند آن جمله باشد. این عشایر مادر اطراف ایران، پشتوانه‌های استقلال ایران بودند.^{۸۳}

با اینکه امام خود از وجود خانها آسیب دیده و حتی پدرش در همین قضایا کشته شده است. با این حال، برخورد رضاخان با عشایر را به زیان استقلال ایران دانسته است. (۵ آبان ۵۸):

پدر این محمدرضا - رضاخان - که آمد، دستور این را ظاهراً داشت که این عشایر را تضعیف کند. البته بعضی از خانهایی که در آن وقت بودند، تعدیات داشتند؛ لکن رضاخان نه از این باب تضعیف کرد آنها را، بلکه شاید دستوراتی داشت که نباشند این کسانی که می‌توانند از کشور خودشان دفاع کنند، و نمی‌گذارند دیگران تجاوز کنند.^{۸۴}

تحلیل امام این بود که عشایر در مرزها حافظ استقلال کشور بودند و خارجیها، که حضور عشایر را مانع کار خود می‌دیدند، شاه را وادار کردند تا آنها را از میان بردارد. امام می‌فرماید:

از خیانت‌هایی که رژیم سلطنتی پهلوی به اسلام کرد و به ایران، تخته قاپو کردن عشایر بود... عشایر و ایلات ما را خواست به شکست برساند تا وحدت ملی ما از دست برود، تا وحدت اسلامی ما از دست برود.^{۸۵}

امام توجه دادند که این کار را به هدف ایجاد قدرت مرکزی کردند، اما برخورد با عشایر که «پشتوانه‌ای برای ملت بودند»، ضربه‌ای به بدنه دفاعی کشور بود. امام، برای مثال، به ضربه‌ای که انگلیسیها از تنگستانیها خورده بودند، توجه داده‌اند.^{۸۶}

خوشحالی مردم از رفتن رضاشاه

امام مکرر بر این نکته تأکید داشتند که حکومتی که به اتکای خارجی و بازور سرنیزه

۸۴. صحیفه نور، ۳۶۵/۱۰.

۸۳. همان، ۵۱۲/۶.

۸۵. همان، ۳۲۸/۷؛ تخته قاپو کردن یعنی یکجانشین کردن عشایر. ۸۶. همان، ۵۱۹/۱۳.

سرکار بیاید، پایگاه مردمی نخواهد داشت و اگر سقوط هم بکند، حتی با حمله خارجی، مردم از آن حمایت نمی‌کنند و از سقوطش شادمان هم می‌شوند. نیروهای متفقین وارد ایران شدند و رضاخان به دستور انگلیسیها ایران را ترک کرد. در وقت ورود نیروهای متفقین تنها سه ساعت مقاومت شده بود و بعد هم که رضاخان رفت همه ابراز شادمانی کردند. امام در این باره می‌فرماید (۳ مهر ۵۷):

خوب این یک مصیبتی بود که به ملتی وارد شد که اجانب وارد مملکتش شدند. این هم با آن حال جنگ وارد شدند و می‌خواستند که عبور کنند، و یعنی استقرار پیدا بکنند؛ و در جنگی که با آلمان داشتند اینجا پل پیروزی، به اصطلاح خودشان، باشد. به جای اینکه این مملکت ما، ملت ما، عزادار باشد، خدا می‌داند که خوشحال شد.^{۸۷}

و در مورد دیگر (۱۵ خرداد ۵۹):

من از اول آمدن رضاخان به تهران و کودتا کردن تا حالا شاهد مسائلی که بر این ملت گذشته است، تا حدودی، بوده‌ام. در زمان رضاخان، سرکوبی هر چه بود، سرکوبی ملت بود... وقتی این قوای ثلاث - انگلستان و شوروی و آمریکا - از سرحدات ما آمدند و هجوم کردند به ایران، از قراری که گفتند، یکی از صاحب‌منصبهای آن وقت گفته بود - یعنی، رضاخان از او پرسیده بود - که مقاومت چقدر بود؟ گفته بود: سه ساعت. آن هم دروغ گفته بود... اینها که آمدند من خودم شاهد این بودم از سرحدات؛ وقتی که این اجنبیها وارد شدند در تهران، صاحب‌منصبها گذاشتند و فرار کردند؛ یعنی تمام پادگانها را رها کردند...^{۸۸}

و در جای دیگر:

رضاشاه، که همه‌اش ملتش را سرکوب کرده بود، وقتی خارجیا آمدند هیچ حامی نداشت؛ و در [آنها] در عرض سه ساعت از همه نقاط مرزی وارد ایران شدند.^{۸۹}

و در جای دیگر (۱۱ آبان ۵۷):

در آن وقت که هجوم کردند این خارجیا به ایران، قوای متفقین به ایران... آن وقت ظرفا می‌گفتند که: «آن یکی که دو نداشت» آن عبارت از آن چیزی بود که راجع به جنگی که اینها می‌خواستند بکنند و حفظ بکنند سرحدات را، اعلامیه اول بود،

دیگر دومی نداشت! آن سه ساعت طول کشیده بود.^{۹۰}

تحلیل امام در این مورد این است که رضاشاه با در پیش گرفتن روش استبدادی، قدرت ملت را از میان برد؛ مردمی که پشتوانه مملکت بودند، سرکوب شدند. در این باره پس از اشاره به همان نکته سابق درباره عدم مقاومت ارتش ایران در برابر متفقین می‌فرماید (۱۶ آبان ۵۷):

برای اینکه سرکوب کرد همه را... این سرکوبیها، سرکوبیهای قدرت خود ملت بود. در زمان رضاشاه قدرتهایی ملت داشت؛ البته آنها [اشاره به عشایر] هم متعدی بودند، لکن پشتوانه ملت بودند.^{۹۱}